



تصویر بالا که یکی از عکس های منتخب سال ۲۰۲۱ میلادی است، ردپای کرین در صنعت مد را نشان می دهد که به طور وحشتناکی در حال افزایش است. مردم در حال حاضر مصرف گرا شده اند و بدون اینکه نیاز داشته باشند لباس های بیشتری خرید می کنند، جمع می کنند، کمتر از آن ها استفاده می کنند و سریع تر از هر زمان دیگری در تاریخ آن ها را دور می اندازند. روندی که پیش بینی می شود روز به روز بدتر شود. این زیاده دان بزرگ در آکرا، کشور غنا، مملو از لباس های دست دوم وارداتی از استرالیا، اروپا و ایالات متحده است که قابل فروش نیستند. مردم در حالی که گاوها به دنبال غذا می گردند، بقایای آن ها را بررسی می کنند. این صحنه یادآور این است که بشريت اگر می خواهد از زمین محافظت کند، باید رفتارهای مصرف گراییه خود را تغییر دهد.

نام عکس:مد سریع



روان



للهم صلي على محمد وآل محمد وعجل فرجه
وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

معلمانه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی / برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم / دوره سی و هفتم / فروردین ۱۴۰۱ / شماره پی در پی ۳۱۴ / ۴۸ صفحه

مدیر مسئول: **محمّد صالح مَدَنبِي** / سردبیر: **دکتر زهرا باقری** / مدیر داخلی: **قرنّاز بهزاده** / شورای کارشناسی: **زهرا باقری، حبیب بوسفزاده، فریبرز بیات، میتو آیت‌اللهی** / کارشناس داستان و شعر: **سعیده موسوی زاده** / کارشناس علمی: **سیامک آرمان** / کارشناس طنز: **نسیم عرب‌امیری** / مدیر هنری: **کوروش پارسائزاد** / دبیر عکس: **اعظم لاریجانی** / ویراستار: **پهروز راستانی** / طراح گرافیک: **سیدعلی موسوی**

تولدی دیگر با گل و لبخند

«روز» روز نشدن و «فروردین» ماه رویدن گل‌بوته‌های نو است. لباس نو می‌پوشیم، نوشدن را جشن می‌گیریم و می‌کوشیم نفیقت در ظاهر، بلکه از درون نیز نو شویم. قرآن و آینه را بر سر «سفره هفت‌سین» می‌گذاریم. هفت سینی که سه مشخصه دارند: اول، هر کدام باید با حرف سین شروع شوند. دوم، تمام هفت‌سین فارسی هستند. سوم، هر هفت‌سین ریشه گیلخی و خوراکی دارند.

با دعای سال‌تحويل بهار رانفس می‌کشیم و باحسی از نوشدن، چشم‌ها را روی سفره هفت‌سین می‌گردانیم و دعا می‌خوانیم: «یا مقلب القلوب و الابصار یا مدبر اللیل و النهار یا محول الحول و الاحوال حول حلنا الی احسن لحال». خدایا ای خدای تغییر دهنده دل‌ها و دیده‌ها ای تدبیر کننده شب و روز، ای گر داننده سال‌ها و حال‌ها، حال و روز ما را به خود رها نکن و در آغاز سال، حالی خوب، خوب‌ترین حال را به ما عیدی بده.

بعد فرصتی پیش می‌آید تا روزشمار سال جدید را ورق بزنیم و روزها را نگاه کنیم. با کمی دقت روزهای خاص را می‌بینیم؛ روزهایی که در تقویم ما کم نیستند. روزهایی که فرصتی پیش روی ما گذاشته‌اند تا کمی بیندیشیم. روزهایی که پدران و مادران ما بااراده، مشارکت، مجاهدت، فداکاری، ایثار و شهادت به آن‌ها رنگ داده‌اند. روزهایی که با هیچ پاک‌کنی پاک نمی‌شوند. روزهایی که هر کدام برای خود تاریخی دارند و تولدی. و هر تولدی همراه با لبخند و شوق و نشاط است. بین تولدها تفاوت زیاد است. حتی بین تولد آدم‌ها نیز تفاوت وجود دارد. بعضی تولدها دنیایی را به تبیین شوق‌انگیز ولی دارند؛ مثل تولد انسان‌های بزرگ آسمانی.

بین تولد روزهای سال نیز تفاوت معناداری وجود دارد. بعضی روزها همچون خورشید می‌درخشند و برای ما رنگ و بوی دیگری دارند. لنگار از جنس دیگرند. روز ۱۲ فروردین، روز تولد جمهوری اسلامی ایران از آن روزهاست؛ روزی که برای نخستین بار در تاریخ ایران، مردم با لندیشه رستین و قلب مطمئن خود پای صندوق‌های رأی رفتند و به گمشده دیرین خود، یعنی حاکمیت «سلام» و «مردم»، آزاده رأی دادند. مردم ایران که قرن‌ها زیر یوغ استبدادگران به تلخی روزگارشان را سپری کرده بودند، به ناگاه در بهار ۱۳۵۸ شکفتند و نهال جمهوری اسلامی ایران را در خاک این سرزمین کهن کلشتند.

اینک ۴۳ سال از آن روز تاریخی می‌گذرد و جوانان فهیم ایران، با تقویت روح دینی و هویت ملی، تأکید بر آرمان‌های مقدس امام خمینی (ره) و در چارچوب بیانات رهبر فرزانه انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله‌العلی) و محوریت قانون اساسی، روبه آینده‌ای روشن و امیدآفرین گام برمی‌دارند. صمیمانه‌ترین شادباش‌ها و تبریک‌های همه دست‌اندرکاران مجله «رشد جوان» را به مناسبت سالروز تولد جمهوری اسلامی ایران، حلول سال جدید و آغاز فصل زیبای بهار پذیرا بشوید! فصل شکوفایی بر همه شما شکوفه‌های بهاری سرزمین ایران که ریشه در فرهنگ عمیق این سرزمین دارید، فرخنده باد.

۱	تولدی دیگر با گل و لبخند
۲	یادمان بزرگان
۴	داستان: قطار
۶	اعجوبه ولگرد
۸	جای جدید و فنون قدیمی
۱۰	روی خط پایداری
۱۲	پتینه‌کاری...
۱۴	سنگین‌ترین مسابقهها...
۱۶	فکر کردن درباره...
۱۸	ملئین زمان
۲۰	خُلُقِ حَسَن
۲۱	هنر تعادل
۲۲	لبخند جوان
۲۵	خوب، بد، باهوش
۲۰	برخورد فیزیکی با زندگی
۳۴	سرگرمی
۳۶	قلمستون
۳۸	داستان: نا
۴۰	مرور ادب در ادوار...
۴۲	شعر
۴۴	برق چرا می‌رود...
۴۵	سهولان
۴۶	آزمایشگاه مجازی فیت
۴۷	زیتون بلا
۴۸	سفره افطار

● نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ابرائیم‌شهر شمالی، پلاک ۲۶۶ / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ / تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ / شماره: ۸۸۳۰۱۴۷۸ / پبلیک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۱۹ / آدرس راینامه: Email.javan@roshdmag.fr
نشانی مرکز بررسی آثار: تهران-صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۶۷ / تلفن: ۸۸۳۰۵۷۷۲ / barresiasar@roshdmag.fr
www.roshdmag.fr / صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ / تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
● آرای مندرج در مقاله‌ها، ضرورتاً مبین نظر دفتر انتشارات و فناوری آموزشی نیست و مسئولیت پاسخگویی به پرسش‌های خوانندگان، با خود نویسنده و مترجم است.

بناهای آرامگاهی ایران یادمان بزرگان



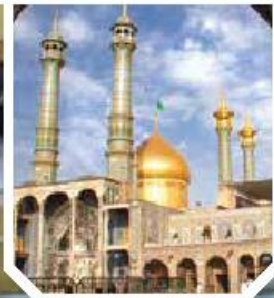
متن و عکس: محمدمهدی بهمنی

فکر می‌کنید کدام بنای تاریخی ایران در سال ۱۷ میلیون رفت‌وآمد و بازدیدکننده دارد؟ فقط یک بنای آرامگاهی چنین مشتاقان و زائرانی دارد. بناهای آرامگاهی از محبوب‌ترین بناهای تاریخی در ایران هستند. آن‌ها از نظر تعداد، پس از مسجدها بیشترین فراوانی را در میان بناهای تاریخی دارند. این جایگاه نتیجه بیش از هزار سال توجه به بناهای آرامگاهی است. قرن‌هاست که برای گرامیداشت زیارت‌گاههای امامان، امامزادگان و بزرگان علم و دین مجموعه‌های آرامگاهی برپا می‌شود و تعدادی از حاکمان و امیران نیز برای زنده نگهداشتن اسم و رسمشان سفارش ساخت یک بنای آرامگاهی را به معماران داده‌اند.

بانیان و سازندگان بناهای آرامگاهی در ساخت چنین بناهایی گاه آن قدر بلندنظر بوده‌اند که بعضی از این عمارتها حالا در فهرست باشکوه‌ترین بناهای تاریخی ایران قرار دارند. بناهایی که اتفاقی مهم در تاریخ معماری ایران هستند و تنها محل رفت‌وآمد زائران و دوست‌داران شخصیت متوفی نیستند، بلکه بخشی از این رفت‌وآمدها برای بازدید از آن‌هاست. این آرامگاهها که گاهی یک مجموعه بنا را شامل می‌شوند، به افتخار امامان و امامزادگان شیعه، خانواده آن‌ها، بزرگان دین، شاعران، نویسندگان و هنرمندان این مرزوبوم برپا شده‌اند.

محبوب‌ترین آرامگاهها

طرفدارترین بناهای آرامگاهی ایران حرم‌های امام و امامزادگانی هستند که برای مردم مقدس و عزیزند. آرامگاه حضرت امام رضا (ع) در مشهد سالانه ۱۷ میلیون نفر زائر دارد و آرامگاه خولهر ایشان در شهر قم از محبوب‌ترین مکان‌های آرامگاهی ایران است. فضای اصلی امامزاده‌ها یک مکعب گنبددار است با ضریحی که درست در مرکز بنا قرار گرفته است. معماران این حرمها تمام هنر خود را به کار گرفته‌اند تا عمارتی در نهایت تنلسب و با تزئینات چشم‌نواز و در شأن فرد مدفون در آن‌ها بسازند.

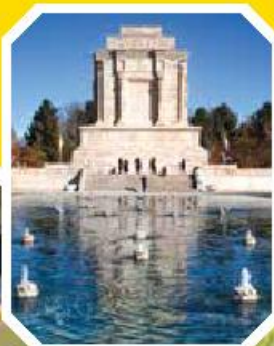


برج قاپوس

حرم امام رضا (ع) - مشهد

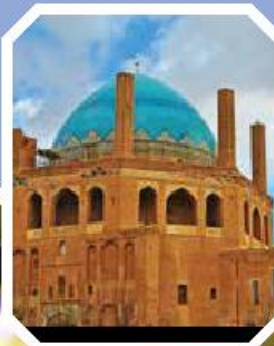
در بزرگداشت مفاخر

با تشکیل انجمن «آثار و مفاخر فرهنگی ایران»، شناخته‌شدهٔ ادبی، هنری، علمی و تاریخی ایران یکی یکی صاحب آرامگاههایی متفاوت و منحصر به فرد شدند؛ از جمله فردوسی، حافظ، سعدی، خیام، ابن سینا، بلایطاهر و کمال الملک. معماران این عمارت‌ها در طراحی آن‌ها به معماری و فرهنگ ایرانی- اسلامی نظر داشته‌اند. مثلاً در طراحی این آرامگاه سفیدرنگ که بر مزار فردوسی، سرایندهٔ شاهنامه، برپا شده است، از معماری هخامنشی و مجموعهٔ تخت جمشید الگو برداری شده است.



مجموعه‌های آرامگاهی

گاهی آرامگاهها تنها محلی برای دفن یک شخصیت نبوده‌اند، بلکه بنای ساخت آن‌ها، علاوه بر آرامگاه، سفارش ساخت بناهایی عمومی را در اطراف آن می‌داده است. یکی از این مجموعه‌ها «گنبد سلطانی» در نزدیکی شهر زنجان است. سلطان محمد الجایتو که از نسل حاکمان مغول در ایران بود، علاوه بر سفارش ساخت این آرامگاه بزرگ و مفصل، دستور ساخت بیمارستان، مدرسه، مسجد، حمام، مهمانخانه و... را هم داد. گنبد سلطانی با بیش از ۴۸ متر ارتفاع، یکی از بزرگ‌ترین پروژهای آرامگاهی در ایران به حساب می‌آید.



بلند پروازی قابوس

وقتی قابوس ابن وشمگیر، در اواخر قرن چهارم هجری قمری تصمیم گرفت آرامگاهی برای خود بسازد، چنان سنگ بزرگی برداشت که نتیجهٔ کار به یکی از بلندترین بناهای تاریخی آجری جهان تبدیل شد. تعداد برج‌های آرامگاهی که کاربرد یادمانی دارند و معمولاً برای حاکمان محلی ساخته شده‌اند، در شمال ایران بسیارند، اما برج قابوس در شهر «گنبد»، بلندکوه‌ترین و بلند پروازانه‌ترین مورد از این دست است. برج قابوس با محاسبهٔ پی عمیقش بیش از ۷۰ متر ارتفاع دارد.



اتاق مردگان

پیکر صاحب آرامگاه معمولاً در سردابه یا دخمه دفن می‌شد. سردابه اتاقک کوچکی زیر سطح زمین است که با تعدادی پله به کف آرامگاه وصل شده است. در حرمهای ثمه(ع) و امامزادگان، ضریح بر بالای همین اتاقک ساخته و نصب می‌شود. این اتاقک سردابهٔ گنبد علویان در همدان و محل دفن پیکر خاندان علویان است که ۴۰۰ سال بر شهر همدان و اطراف آن حکومت کردند.





قهار

مرد سرش را بلند کرد و نگاهی به او انداخت. قهراد با کمی مکث ادامه داد: «آقا این نماز خوتدن‌ها چه فایده داره؟»
مرد که کمی جاخورده بود، به آرامی شروع به صحبت کرد: «خب! ... نماز وقتی برای ملاقات یا خداسست. هم اظهار بندگی می‌کنیم، هم حرف‌های دلمون رو به خدا می‌گیم.»
قهراد که پیش خودش فکر می‌کرد، فرصت خوبی برای بحث کردن پیدا کرده است، گفت: «اصلاً خدا کیه؟ چیه؟ کجاست؟ کی ثابت کرده که خدایی هم هست؟»

فصل یکم: جوشش
قهراد لباس هایش را پوشید و ساکی را که از قبل آماده کرده بود، برداشت تا راه بیفتد. ۴۵ دقیقه دیگر قطار حرکت می‌کرد، اما او هنوز از خانه بیرون نرفته بود. با عجله از پدر و مادرش خداحافظی کرد. سریع سوار خودروی درستی شد و به سمت ایستگاه قطار رفت.
خوش‌یختانه یکی دو دقیقه قبل از بسته شدن در خروجی، خودش را به آنجا رساند و پس از عبور از بازرسی، تقس‌زنان به سمت کوپه حرکت کرد. قهراد چون بود و پرتشاط، و کمی شلخته و بی‌تظم، اما سعی می‌کرد همیشه شیک به نظر بیاید. به همین خاطر پول زیادی بلیت کتفش و لباس خرج می‌کرد. با اینکه پدر و مادرش اعتقادات مذهبی داشتند، او در دلش به این موضوع‌ها باور قرض و محکمی نداشت. پیش خودش فکر می‌کرد، این اعتقادات مال آدم‌های قدیمی و دوران‌های گذشته است. الان باید با پیشرفت علم هم‌پا بود و از زندگی لذت برد.
این طرز فکر باعث شده بود اعتقادش به خدا سست شود. خب معلوم بود که دیگر نماز هم نمی‌خواند. حتی گاهی یا نگاهی بغض‌آلود به مذهبی‌ها نگاه می‌کرد و آن‌ها را آدم‌هایی می‌دانست که به یک سلسله خرافات دل خوش کرده‌اند.

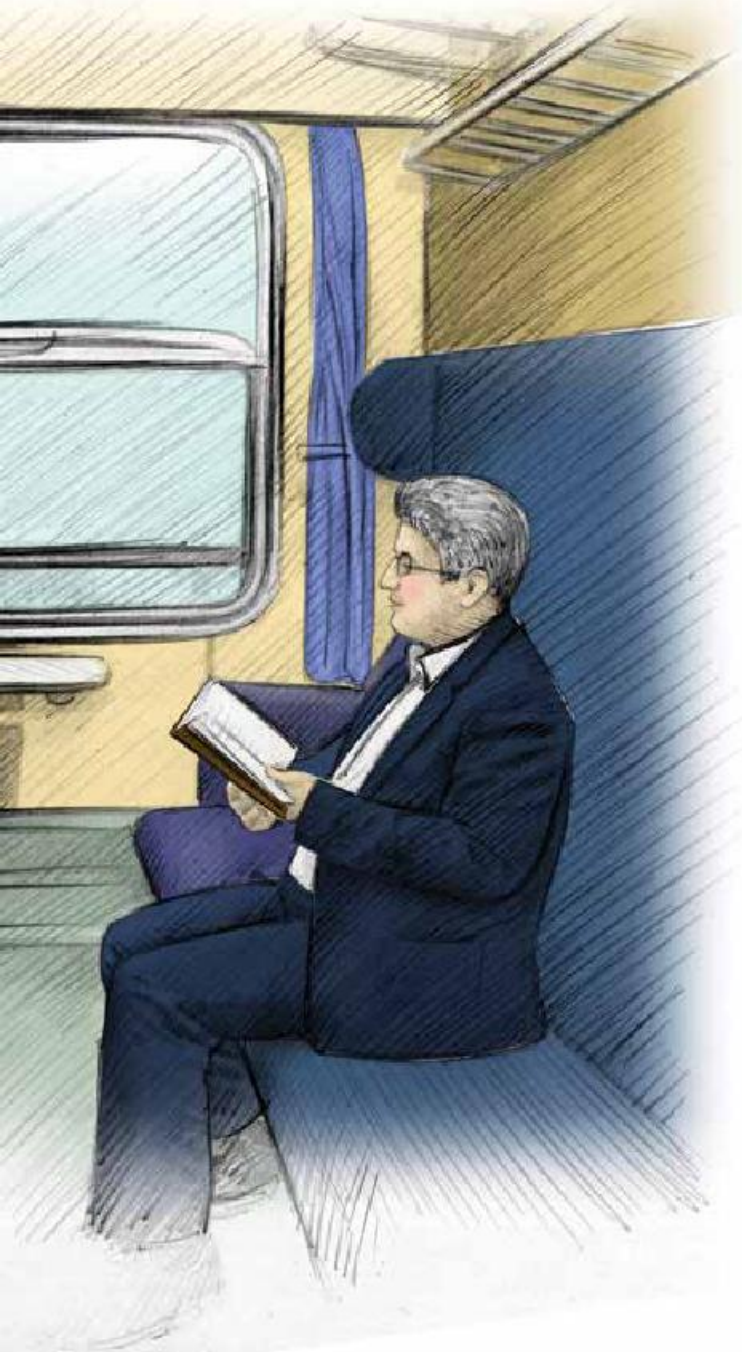
قهراد همین‌که پایش را توی کوپه گذاشت، با فردی که تقریباً ۶۰ ساله به نظر می‌رسید، رویه رو شد. آقای باکت و شلوار مرتب و عینکی طیبی بر چشم که چهره‌اش را جذاب‌تر نشان می‌داد. او کتابی را روی پاهایش گذاشته بود و با آرامشی خاص مشغول ورق‌زدن آن بود. حالات و سکنتاش به آدم‌های مذهبی می‌خورد. به نظر می‌رسید در حلی که کتاب را ورق می‌زند، زیر لب چیزی می‌گوید؛ شاید ذکر می‌گفت! همین‌ها باعث شد قهراد برای لحظه‌ای خشکش یزند. پیش خودش گفت: «لعنت به این شانس! حالا باید تا آخر سفر این آدم رو تحمل کنم.»

او که حالا کمی اخم‌هایش هم توی هم رفته بود، بدون اینکه حرفی یزند یا سلامی کند، وارد کوپه شد و پس از جایه‌جا کردن ساکش روی صندلی نشست. اندکی بعد قطار به راه افتاد. مدتی همین‌طور به سکوت گذشت. جز صدای حرکت قطار روی ریل‌ها چیزی شنیده نمی‌شد. قهراد به بیرون از پنجره چشم دوخته بود و به دور دست‌ها، آنجا که دید چشم با خط افق پیوند می‌خورد، نگاه می‌کرد.

هنوز دو ساعت نگذشته بود که قطار توقف کرد و مهمان‌دار یا صدای بلند گفت ۲۰ دقیقه برای نماز توقف می‌کنیم. قهراد بدون اعتنا سر جایش نشسته بود که دید آن مرد آماده بیرون رفتن از کوپه است. معلوم بود که می‌خواست نماز بخواند.

فصل دوم: رودش

۲۰ دقیقه که تمام شد، مرد به داخل کوپه برگشت و خیلی مؤدبانه به قهراد سلام کرد. بعد بدون آنکه چیزی بگوید، رقت سر جایش نشست. چند دقیقه که گذشت، قهراد که حالا کمی حوصله‌اش هم سر رفته بود، دل به دریا زد و رو به مرد گفت: «آقا بیخشید ...»



مرد کمی روی صندلی جابه‌جا شد و مکث کوتاهی کرد. بعد در حالی که صدایش را صاف می‌کرد، گفت: «خدا... مگه شما به خدا اعتقاد نداری؟»

فرهاد که از آرامش مرد لجش گرفته بود، جواب داد: «این دوره و زمونه کی دیگه به خدا و قیامت و این حرف‌ها اعتقاد داره؟»

مرد پس از ندکی تأمل این طور ادامه داد: «شما که به خدا اعتقاد نداری، یگو ببینم چه دلیلی برای لکار خدا داری؟»

فرهاد که منتظر نداشت سؤالش یا سؤال جواب داده شود، یکه خورد و کمی به تته‌پته افتاد. بعد گفت: «راستش من فکر نمی‌کنم خدایی وجود داشته باشه این اعتقاد مال زمان‌های گذشته بود که مردم از نظر علمی عقب موته بودند. لونها چون نمی‌توستند اتفاق‌ها و پدیده‌های علم رو توجیه کنند، تو ذهنشون خدایی درست کرده بودند تا این پدیده‌ها و حادثه‌ها رو پیش تسیت بدند.»

مرد که با دقت به سخنان فرهاد گوش می‌کرد، در جواب گفت: «به نظر می‌رسه شما دلیلی منطقی برای نفی وجود خدا نداری! فقط فکر می‌کنی اندیشه خدا مال دوران قدیمه که مردم پیشرفت نکرده بودند؟ درست فهمیدم؟»

فرهاد کمی فکر کرد و گفت: «بله، در واقع همین طوره!»

مرد ادامه داد: «حالا قدری به هم نزدیکتر شدیم. راستش خیلی‌ها که منکر خدا هستند، دلیلی برای حرف خودشون ندارند. این‌ها اگر آدم‌های منصفی باشند، باید بپذیرند که یا صورهای غلطی که در مورد خدا وجود داره، مخالف‌اند.»

فرهاد که احساس می‌کرد با آدم فهمیده‌ای روبرو شده است، دلش می‌خواست این بحث را به نتیجه‌ای برساند؛ ولی در عین حال نمی‌خواست به این زودی تسلیم بشود و میدان را خالی کند. به همین خاطر کمی محکم‌تر تشسست و گفت: «در هر حال شما هم که به خدا اعتقاد دارید، باید برای اعتقادتون دلیلی داشته باشید.»

مرد جواب داد: «بله، حق یا شماست. حقیقت اینه که هر کس از راهی به وجود خدا پی می‌یره، من وقتی به خودم نگاه می‌کنم، می‌بینم نبودم و بعدا به وجود لومدم، پدر و مادرم هم ایجاد کننده من نبودند؛ چون زن و شوهرهای زیادی می‌خوان که فرزند داشته باشند، ولی صاحب فرزند نمی‌شند. من علم و آگاهی نداشتم، بعدا صاحب علم و آگاهی شدم. پس معلوم می‌شه ته وجود خودم و ته علم و آگاهی‌ام، مال خودم نیست. از طرف دیگه، به هر کس هم که نگاه می‌کنم، می‌بینم لونها هم مثل منه؛ نه مالک خودشه و نه مالک چیزهایی که توی وجودش هست؛ چون آگه این طور بود، هیچ وقت لونها رو از دست نمی‌داد. پس همه این‌ها لطف خداست که به ما می‌ده و بعدش هم آگه بخواد از ما می‌گیره.»

مرد وقتی این حرف‌ها را می‌زد چنان لیتهاجی در چهره‌اش دیده می‌شد که هر بیننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌داد.

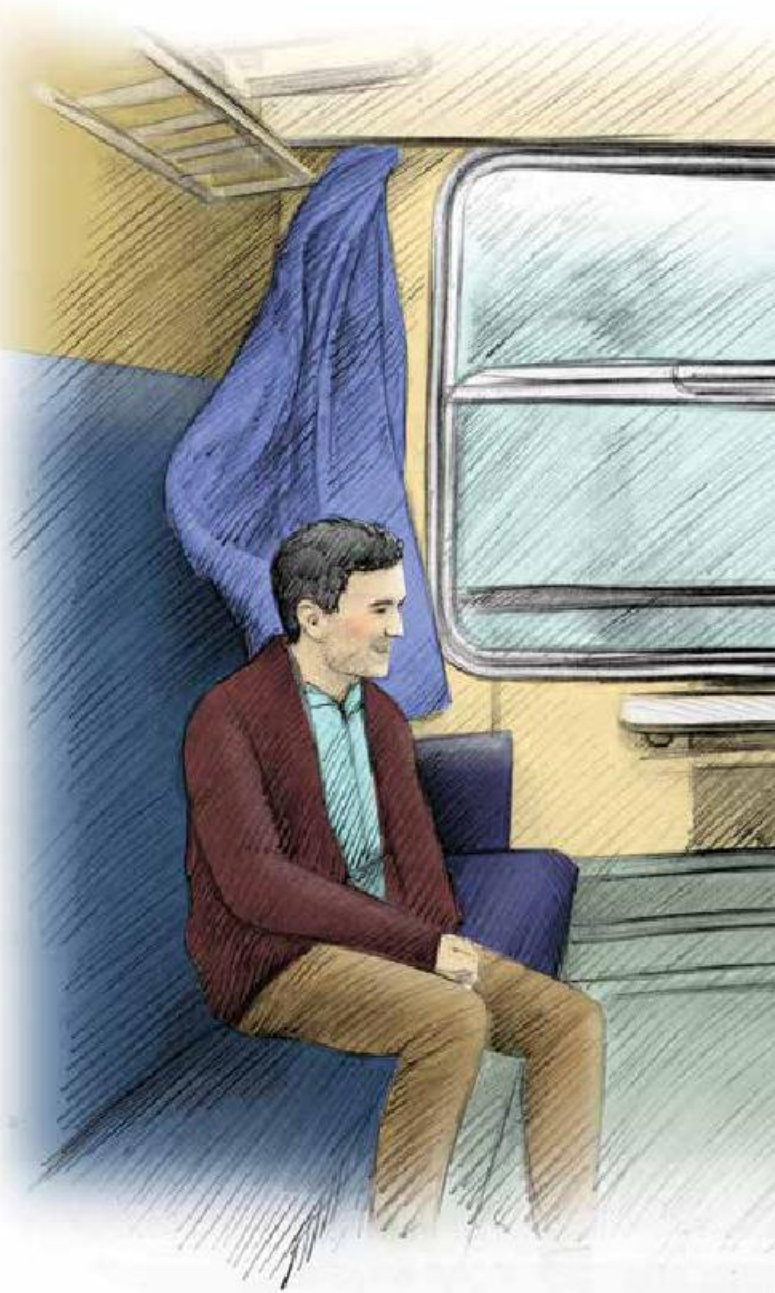
بعد از چند لحظه فرهاد گفت: «خب آخه شما می‌گید همه کارها دست خداست. مثلاً خدا یارون رو می‌فرسته، خدا زلزله رو ایجاد می‌کنه و همه چیزهای دیگه. وقتی امروز علم ثابت کرده این‌ها هر کدوم برای خودشون علتی دارند، دیگه چه جایی برای خدا باقی می‌مونه؟»

مرد جواب داد: «ببین جوان! اشکال همین جاست که بعضی‌ها فکر می‌کنند خدا مثل علت‌های طبیعی‌ها مثلاً با به دست تلمرئی ایرها رو جابه‌جا می‌کنه، یا طبقه‌های زمین رو می‌لرزونه در حالی که خدا مستبب الاسبیله. یعنی عالم رو با این سیب‌ها و علت‌ها اداره می‌کنه. بنابراین نباید خدا رو در کنار این سیب‌ها و مثل اون‌ها فرض کرد؛ بلکه خدا فوق همه پدیده‌ها و همه علت‌هاست. این خداست که برای هر پدیده‌ای یک علت قرار داده.»

فرهاد که حالا با احترام به مرد می‌نگریست، احساس می‌کرد دلش خیلی آرام شده است و سؤال‌هایی که باعث شده بودند باور به خدا را کنار بگذارد، چیزهای خیلی مهمی نبودند. دلش می‌خواست با مرد بیشتر صحبت کند که ناگهان مهمان‌دار در کوچه را زد و رو به مرد گفت: «آقا به ایستگاه شهر شما نزدیک شدیم، آماده باشید.»

مرد با عذرخواهی از فرهاد گفت: «حیف شده تازه صحبت‌هامون گل انداخته بودا در هر حال از آشنایی با شما خوش حال شدم.»

فرهاد هم از او تشکر کرد و با هم خداحافظی کردند. بعد از ساعتی وقتی قطار به ایستگاه پایانی رسید، فرهاد احساس خوبی داشت و به این فکر می‌کرد که باید درباره خیلی چیزها مطالعه کند.



● آیا تاکنون شخصی را سراغ داشته‌اید که از تنگدستی و فلاکت به لوح شهرت و کلمیابی رسیده باشد؟ آیا کسی را می‌شناسید که از دوران تلخ کودکی و نوجوانی، سرمایه و پشتوانه‌ای بی‌بديل برای خود تأمین کند؟ آیا انسانی را به یاد دارید که از کمبودها، تلخ‌کامی‌ها و ناملايمات زندگی‌اش، نه تنها پل پیروزی، بلکه خود پیروزی را رقم زده باشد؟ آیا می‌توانید بپذیرید که فردی با تمامی کاستی‌های زندگی‌اش، به هترمندی بزرگ تبدیل شود که جهان و جهانیان در برابر بزرگی شخصیت و استعدادش سر فرود آورد؟

● جواب «چارلی چاپلین» است! بلور ندارید؟ می‌توانید به زندگی نلمه‌اش مراجعه کنید تا ببینید او از دره بیچارگی به قلعه خوش‌بختی رسید! آری چاپلین را می‌توان از این لحاظ نیز نابغه خواند، زیرا هنر واقعی این نیست که از شرایط استاندارد به نتایج بلورنکردنی رسید، بلکه هنر اصیل آن است که از شرایط وخیم به نتایج شگفت‌انگیز دست یافت.

● او به اندازه‌ای باهوش بود که توانست با خلق شخصیتی متناسب با روحیات، فیزیک و اندامش، از بزرگان سینمای خنده‌آور هالیوود در عصر سلامت شود. چاپلین با طراحی شخصیت «ولگرد»، با آن سیمای بی‌گناه و مؤدبش و همچنین انعطاف‌پذیری غیرعادی‌اش، مشهورترین شخصیت تاریخ سینما را ساخته و پرداخته کرد.

● چاپلین با رویکرد شخصیت ولگرد، دست به ساخت و بازی در فیلم‌هایی مانند «مجوم طلا»، «عصر جدید»، «دیکتاتور بزرگ» و «روشتایی‌های شهر» زد که در زمره برترین و برجسته‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای جهان هستند. چاپلین در فیلم «کودک»، با استفاده از روح بلند انسانی و دل‌سروش از محبت شخصیت «ولگرد»، فاخرترین اثر درباره سینمای کودک را رقم زد. او در این فیلم در کنار جکی کوگان در نقش جان (کودک)، نمادی از رابطه پدر و فرزندی را در حد آعلا به تصویر کشید. چاپلین در فیلم کودک نشان داد که با بهره‌جستن از کرامات و فضائل انسانی، می‌توان برای یک نوزاد بی‌پنله، سرپناه بود و او را به نهلی بادوام تبدیل کرد. او در این فیلم هوشمندانه به نوعی زندگی خود را در دوران کودکی به قاب سینما برد و یادآور شد که هیچ چیز نمی‌تواند یارای ایستادگی در برابر مهر، امید و تلاش را داشته باشد.

● چاپلین در فیلم «عصر جدید»، با قراردادن مفهوم‌های جهان جدید در کنار یکدیگر، به نقد بی‌پرده جهان صنعتی و دوران نو پرداخت. او در این فیلم ملشین‌گرایی را

از فیلم «چاپلین و جکی کوگان در نمایی از فیلم کودک محصول سال ۱۹۲۱»



نمایی از فیلم «ولگرد» محصول سال ۱۹۱۸»



نمایی از فیلم «عصر جدید» محصول سال ۱۹۲۶»



نمایی از فیلم «مجوم طلا» محصول سال ۱۹۲۵»



عُجُوبَةُ وَلْتَرْد

به سُخره گرفت و اذعان کرد که نییای تازه با کارخانه‌های صنعتی‌اش، با سلمان‌های اجتماعی‌اش و هیاهوی ظاهری‌اش حتی توانایی پاسخ‌گویی به تأمین شغل و نیاز مالی انسان‌ها را ندارد.

● چاپلین در اثر قاخر دیگر خود، «دیکتاتور بزرگ»، سرزندی تند و نکوهشی تأمل‌برانگیز به تملیت خواهان و سلطه‌طلبان جهان وارد کرد. او در این فیلم نقش آدنوید هایتیکل را که نمادی از آدولف هیتلر بود، در کنار نقش بنزیتو ناپالونی که جک آگیی عهده‌دار اجرای آن بود و اشاره به بتیتو موسلینی، رهبر فاشیست جمهوری اجتماعی ایتالیا داشت، ایفا کرد و هر دوی آن‌ها را مله‌رانه در هاؤن نقد کوبید.

● چاپلین در فیلم «هجوم طلا»، حرص و ولع سیری‌ناپذیر انسان‌های طماع را بر پردهٔ نقره‌ای به تصویر کشید. او در این فیلم نشان داد که افراد حریص برای اقتناع حس بیمارگونهٔ خود، چه افکاری را در سر می‌پرورانند، به چه مکان‌هایی می‌روند و دست به چه کارهای غیرانسانی می‌زنند. چاپلین با زیرکی ویژه‌ای در این فیلم بیان کرد که میل تمام‌نشدنی به طمع، انسان را به جتون و تباهی می‌کشاند.



احسان یارمحمدی

جای جدید و فنون قدیمی

سیامک آرمان

هر فر دی که وارد محیط آموزشی جدیدی می‌شود، یک مسیر پیشرفت و ارتقای درسی برای خود ترسیم می‌کند. به‌منظور دستیابی به درجه‌های بالاتر در محیط مدرسه باید از همان روز نخست با برنامه، تلاش، تمرکز، رعایت برخی اصول اساسی و تأثیرگذار در پیشرفت درسی، تلاش‌تان را آغاز کنید. نکته مهم و کلیدی که در این زمینه نباید از آن غافل شد، بی‌توجهی به هدف‌های آن مدرسه است. بی‌تردید دانش‌آموزی که بدون توجه به تحقق این هدف‌ها صرفاً به دنبال پیشرفت خود باشد، در این مسیر موفق نخواهند بود. اگر قرار است به مدرسه جدیدی بروید، این مطلب نکاتی را به شما پیشنهاد می‌کند که با رعایت آن‌ها، بهتر می‌توانید در محیط جدید به موفقیت برسید.

وقت شناس باشید

به‌موقع در کلاس‌های درس حضور داشته باشید. این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا با این کار نشان خواهید داد که فرد وقت‌شناسی هستید. بهتر است صبح‌ها هم ۱۰ تا ۱۵ دقیقه زودتر از آغاز صبحگه، در مدرسه حاضر شوید، چون در این صورت زمان کافی برای آمادگی خواهید داشت. حتی می‌توانید، در صورت نیاز به سر و وضع خودتان برسید و خود را مرتب کنید.

با دقت گوش دهید

معمولاً کسی از دانش‌آموز جدید انتظار ندارد که روز نخست بتواند به اندازه دانش‌آموزان قدیمی آمادگی درسی داشته باشد. بنابراین در مورد اشتباه‌های خود نگران نباشید و فکر نکنید که اگر روز اول با درمسر روبه‌رو شده‌اید، در آینده نیز وضع به همین منوال خواهد بود. تا حد امکان روی یادگیری بیشتر تمرکز کنید و به‌دقت گوش دهید تا نکاتی را که به شما گفته می‌شوند از دست ندهید. مراقب باشید که یک اشتباه را دو بار تکرار نکنید. هنگامی که دبیر در حال صحبت است، به‌دقت به صحبت‌هایش گوش دهید و آن‌ها را به‌خاطر بسپارید تا مجبور نشوید دوباره سؤال کنید.

از سؤال کردن خجالت نکشید

هر وقت به کمک نیاز داشتید، حتماً از کسی بخواهید کمک‌تان کند. درخواست کمک از دیگران به‌ویژه در اولین روز مدرسه، اصلاً خجالت ندارد. بهتر است یک بار بپرسید و با اطمینان کارتان را درست انجام دهید تا اینکه با شک و تردید در کاری تلاش کنید و بعد ببینید که آنچه انجام داده‌اید نادرست بوده است.

خودتان باشید

به توانایی خود ایمان داشته باشید و خودتان را با دیگران مقایسه نکنید. نیازی نیست که مانند هم‌کلاسی‌های خود باشید و خودتان را با آن‌ها مقایسه کنید. معمولاً کمی طول می‌کشد تا دانش‌آموزی که در یک کلاس با هم بوده‌اند، دانش‌آموز جدیدی را در مدرسه و در جمع خودشان بپذیرند. بنابراین به هم‌کلاسی‌های خود زمان بدهید تا شخصیت شما را بشناسند، نه اینکه شما رفتارشان را مطابق سلیقه آن‌ها تغییر دهید.

اهداف کوتاه مدت تعیین کنید

اگر می‌خواهید دانش‌آموز خوبی باشید، باید تکلیف‌های خود را به‌خوبی انجام دهید و در درستان رشد کنید. در مسیر درسی خود هدف‌های شخصی کوتاه‌مدتی تعیین کنید. چند روز بعد، هدف‌های خود را بررسی کنید تا ببینید چه چیزهایی را در این مسیر نیاز دارید و می‌خواهید به چه جایگاهی برسید.

سررتان را پایین بیندازید و به کار خود برسید

دانش‌آموزان خوب سررتان را پایین می‌اندازند و به درس خودشان می‌رسند. در کلاس درس، توانایی‌های خود را نشان دهید و پر کاری که باید انجام دهید تمرکز کنید. وقت خود را برای دخالت در کار دیگران صرف نکنید و اجازه دهید خودشان کارشان را انجام دهند. به یاد داشته باشید که این موضوع با کمک کردن به دیگران تفاوت دارد. سعی کنید از شایعه‌سازی و سخن‌چینی در مدرسه دوری کنید. از پیوستن به گروه‌هایی که در مدرسه تشکیل می‌شوند و کارشان این است که شما را از مسئولیت‌هایی که دارید منحرف کنند، خودداری کنید. فقط روی درس خود تمرکز کنید و به دیگران کاری نداشته باشید.

فعال باشید

گاهی باید برخی کارها را صرفاً به این دلیل انجام دهید که کلاس درس بهتر و دلپذیرتری داشته باشید، نه به این دلیل که اگر این کار را انجام دهید، دانش‌آموز شایسته‌تری خواهید بود. برای مثال، اگر دیدید روی زمین زباله‌ای ریخته شده است و برداشتن آن وظیفه شما نیست، نباید از روی آن رد شوید. می‌توانید خودتان آن را بردارید و در سطل زباله بیندازید.

برای درس خواندن مایه بگذارید

دبیران برای دانش‌آموزانی که با اشتیاق درس می‌خوانند و تکلیفها را انجام می‌دهند، ارزش زیادی قائل هستند. اگر به درسی که می‌خوانید علاقه دارید، قطعاً آن را با شور و شوق انجام می‌دهید، اما اگر درس را فقط به خاطر قبولی می‌خوانید و علاقه چندانی به آن ندارید، ممکن است کمی مشکل باشد که با اشتیاق آن را انجام دهید. سعی کنید جنبه‌های مثبتی از آن درس را پیدا کنید تا بتوانید شور و اشتیاق بیشتری از خود نشان دهید. به امکاناتی که درس خواندن برای شما فراهم می‌کند فکر کنید و ببینید در آینده کدام‌یک از نیازهای شما را برطرف می‌سازد. به یاد داشته باشید موفقیت در تحصیل، تأثیر مستقیمی بر تأمین نیازهای شما دارد. با این فکر مسلماً شور و اشتیاق بیشتری برای کار خواهید داشت.

کلاس درس را مرتب نگه دارید

یکی از موارد مهم در هر محیط نظافت است. تمیزکاری نیازی به گذراندن آموزش ندارد. بنابراین حتی روز اول هم اگر می‌توانید چایی را مرتب یا تمیز کنید، این کار را بدون اینکه از شما خواسته شود انجام دهید.

از هم‌کلاسی‌های خوبتان تمجید کنید

دبیران از دانش‌آموزانی که حامی هم‌کلاسی‌هایشان هستند، قدر دانی می‌کنند. هنگامی که سخت درس می‌خوانید و سعی دارید که در پیشرفت درسی مدرسه سهمی داشته باشید، به‌نوعی مورد اعتماد خواهید بود. از این ویژگی برای کمک به هم‌کلاسی‌هایی که قابل تحسین هستند و شایستگی تشویق دارند استفاده کنید. اگر دانش‌آموزی دانش‌آموز دیگری را مسخره یا از او انتقاد می‌کند، با او همراهی نکنید. به‌سادگی می‌توان علیه کسی گروه تشکیل داد، اما این کار سبب می‌شود محیط مسمومی در کلاس ایجاد شود. هرگز در چنین فعالیت‌هایی شرکت نکنید. اگر برای رسیدن به دوست‌داشته‌شدن توسط بقیه به هر کار نلشایستی دست بزنید، شاید در مدت کوتاهی به هدف خود دست یابید، اما در بلندمدت آن را از دست خواهید داد.



یونس باقری

مقدمه

به منظور آشنایی شما خوانندگان جوان با قهرمانان و رویدادهایی که در طول دفاع مقدس از سر گذرانده‌اند، به بررسی اتفاقات یک برههٔ زمانی از پیش از شروع دفاع مقدس تا پایان آن پرداخته‌ایم. در این شماره نوبت سال هفتم دفاع مقدس، یعنی از شهریور ۶۵ تا پایان شهریور ۶۶ است. در کنار بررسی وقایع این سال، حادثهٔ تلخ «حج سال ۶۶» را نقل می‌کنیم.

سال هفتم، شهریور ۶۵ تا شهریور ۶۶

۹ شهریور:

آغاز عملیات کربلای ۳ در خلیج فارس و تصرف اسکله‌الامیه عراق

شهریور:

ایرلی‌ها با طرحی ابتکاری با پمپاژ نفت از اسکله‌الامیه به اسکله البکر، آن‌جا را هم منهدم کردند.

مهر:

رزمندگان قرارگاه رمضان (جنگ‌های نامنظم برون‌مرزی)، دهها تن مهمات و تجهیزات سنگین را مخفیله به عمق خاک عراق بردند

۱۹ مهر:

شاهکار قرارگاه رمضان در عملیات فتح و نفوذ دهها کیلومتری در خاک عراق و به آتش کشیدن تأسیسات نفتی کرکوک

آثر:

- متحدان آمریکا در منطقه هنوز از خبر شوکه شده‌اند
- رئیس‌جمهور آمریکا برای جبران اعتبار از دست رفته‌اش قول داد همه‌جانبه از عراق حمایت کند.

۳ دی:

آغاز عملیات کربلای ۴ و بعضی‌ها که از عملیات خبر داشتند، در همان آغاز با آتش سنگین خود عملیات را متوقف کردند.

دی:

عراق شکست عملیات ایران را جشن گرفت و وزیر جنگ بعث عراق رسماً از آمریکا به خاطر کمک‌های اطلاعاتی‌اش به عراق تشکر کرد

۱۹ دی:

آغاز عملیات کربلای ۵ و استفاده از غافلگیری ارتش بعث عراق و عبور از موانع شلمجه و حرکت به سوی بصره

پهمن:

- ارتش بعث نیروهای بسیاری به شلمجه آورد تا مانع ادامه پیشروی ایران شود.
- تمام قدرت نظامی ایران و بعث عراق درگیر جنگی سخت در شلمجه شد.

اسفند:

پایان عملیات کربلای ۵ و نگهداری مناطق فتح شده

سوی خط پایداری

فروردین:

انجام عملیات تکمیلی کربلای ۵ و کربلای ۸ در منطقه شلمچه

۲۵ فروردین:

آغاز عملیات کربلای ۱۰ با همکاری نیروهای ایران و اتحادیه میهنی کردستان عراق، ولی این عملیات برخلاف عملیات کرکوک ناموفق بود.

۲۱ اردیبهشت:

حمله مشترک منافقین و عراق به سردشت

۲۷ اردیبهشت:

جنگنده عراقی، ناو آمریکایی را به آتش کشید و ۳۷ آمریکایی کشته شدند. عراقی‌ها عذرخواهی کردند و آمریکایی‌ها پذیرفتند.

خرداد:

مجلس آمریکا، طرح اسکورت نفت‌کش‌های کویته در خلیج فارس را تصویب کرد

۲۹ تیر:

تصویب قطعنامه ۵۹۸ در سازمان ملل

۳ مرداد:

برخورد نفتکش بریجتون به مین و شکست آمریکا در لولین عملیات لسکورت در خلیج فارس

۱۱ مرداد:

عنوان برائت از مشرکان در آیات متعدد قرآن آمنه و اولین بار حضرت ابراهیم(ع) بیزاری خود را از مشرکان و بت‌هایی که مورد پرستش قرار می‌دادند اعلام کرد. در تاریخ اسلام هم برخی مشرکان پیمان عدم تعرضی را که میان آنان و رسول اکرم(ص) بسته شد نقض کردند. پس از این واقعه بود که سوره برائت نازل شد و حضرت علی بن ابیطالب(ع) به دستور پیغمبر، این آیات را در مراسم حج سال نهم هجری برای حضرات خواندند. این شیوه اعلام برائت در سیره ائمه هم استمرار پیدا کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) از حجاج بیت‌الله الحرام خواست در این همایش

بزرگ مسائل و مشکلات جهان اسلام را بازگو کنند. از آن پس بود که مراسم برائت از مشرکان همه ساله و پیش از شروع مراسم حج برگزار می‌شد. این مراسم با همه افت و خیزهایی که داشت هر سال، ششم ذیحجه برگزار می‌شد. گرچه تا آن موقع، زائران ابرلی از آزار و اذیت مأموران سعودی در امان نبودند و اخباری مبنی بر دستگیری و ایجاد مزاحمت برای زوار ایرانی به جرم سردادن شعارهای ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی در طول مراسم حج منتشر می‌شد، اما همه این اتفاقات ششم ذیحجه ۱۴۰۷ برابر با نهم مرداد ۱۳۶۶ رنگ و چهره‌ای تازه یافت.

برنامه راهپیمایی ساعت ۱۶ و ۳۰ دقیقه شروع شد. زائران ابرلی و خارجی با پلاکاردهایی که مضامین ضد آمریکایی و اسرائیلی داشت به سمت محل معین حرکت می‌کردند و آرام شعار می‌دادند بعد از رسیدن راهپیمایان به محل مورد نظر، ابتدا پیام امام(ره) به کنگره حج خوانده شد و سپس سخنرانی نماینده امام شروع شد. ساعت ۱۸ و ۱۰ دقیقه که سخنرانی در حال اتمام بود، زائران به آرامی برای مراجعه به محل استقرار خود به سوی سه راهی شعب ابوطالب در حال حرکت بودند. ۱۸ و ۴۰ دقیقه پایان مراسم اعلام و بی‌مقدمه حمله نیروهای پلیس به تجمع‌کنندگان شروع شد. پلیس سعودی، حجاج را مورد حمله قرار داد. از ساختمان‌های اطراف هم سنگ و آجر به سمت حجاج پرتاب می‌شد. کمی بعد پلیس سعودی با گازهای سمی و خفه‌کننده و شلیک رگبار، زائران را مورد هدف قرار داد. تلفات لحظه به لحظه افزایش پیدا می‌کرد و زائرانی که خود را به محل استقرارشان رسانده بودند هم وضع مناسبی نداشتند چون محل اقامت آنان از سوی نیروهای سعودی محاصره شده بود و این محاصره تا ساعت ۱۱ شب ادامه داشت.

نکته دردناک آن جلسه که بسیاری از آمار شهدا مربوط به روزهای پس از حادثه است که مأموران سعودی اجازه مداوای مجروحین حادثه را در بیمارستان‌ها ندادند و برخی از مجروحین که جراحات حاد داشتند، پس از تحمل رنج و درد بسیار، به شهادت رسیدند. منابع ابرلی از کشته شدن ۳۲۵ نفر خبر دادند.

منبع

دانشنامه دفاع مقدس و انقلاب اسلامی، پدیدآورنده: جمعی از نویسندگان، نشر: پایگاه تخصصی عاشورا

پتینه کاری روی صندوقچه جواهرات



لوازم مورد نیاز:

۱. صندوقچه پلی استر ۲. رنگ فیروزه‌ای اکریلیک و رنگ سفید ۳. قلم مو
۴. چسب ورق طلائی ۵. ورق طلائی رنگ ۶. لاک الکل

مراحل پتینه کاری

۱. ابتدا قسمت‌های برجسته صندوق را به سلیقه خودمان کاملاً با چسب آغشته می‌کنیم و اجازه می‌دهیم یک ساعت یا بیشتر بماند.





۲. ورق طلائی رنگ را روی قسمت‌هایی که چسب زده‌ایم می‌چسبانیم و با استفاده از پنبه یا قلم‌موی نرم روی ورق به صورت ضربهای می‌زنیم تا کاملاً ثابت شود و سطح کار را بپوشاند.

۳. رنگ اکریلیک آبی فیروزه‌ای را با کمی اکریلیک سفید ترکیب می‌کنیم و بقیه قسمت‌ها را رنگ می‌کنیم. رنگ اکریلیک کاملاً سطح کار را می‌پوشاند و پس از خشک شدن قابل شستشو می‌باشد. داخل صندوقچه را هم با همین رنگ کاملاً می‌پوشانیم.



۴. لاک الکل را با استفاده از یک قلم‌مو روی قسمت‌های طلائی رنگ می‌زنیم. لاک الکل تثبیت‌کننده و مقاوم کننده آن در برابر آب می‌باشد.

نویسنده و مجری: آمنه شکاری



میدان‌هایی برای نبرد انسان‌های بارآده

سنگین‌ترین مابقه‌ها

باشند. اما اگر به دنبال مسافت‌های طولانی‌تر باشند، لازم است از استخر بیرون بیایند و در رقابت‌های آب‌های آزاد شرکت کنند. کمتر از ۲۰ سال است که یک رقابت سنگین به نام «ماراتن شنا» در برنامهٔ بازی‌های المپیک قرار گرفته است. مسافت این مسابقه ۱۰ کیلومتر است و شناگران باید بتوانند در آب‌های آزاد (مثلاً در دریاچه یا دریا) این مسیر را در کوتاه‌ترین زمان ممکن طی کنند.

یاز هم گفتیم «ماراتن». آیا ماراتن دیگری برای انسان‌های بارآده وجود دارد؟ مسلماً آری

یکی از قدیمی‌ترین رشته‌هایی که در بازی‌های المپیک برگزار می‌شود، مسابقه «دوی ماراثن» است. دوتدگلی که در پیست‌های دوومیدانی می‌دوند، برای حضور در رقابت‌های سنگین و استقامتی می‌توانند در مسابقهٔ دوی ۵۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ متر شرکت کنند. اما کار دوتدگان ماراتن بسیار دشوارتر است. مسافت یک رقابت ماراتن ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر است. فکر می‌کنید کدام انسان می‌تواند این مسافت را یک‌تقس بدود؟

جواب روشن است: «صدها هزار نفر سالانه چنین کاری را در سراسر دنیا انجام

خیلی سخت بود، این مورد را بخوانید! در رقابت دو تیم پرزیریل و اروگوئه در جام ملت‌های قاره آمریکا در سال ۱۹۱۹، دو تیم در طول ۹۰ دقیقه مسلوی شدند. کار به دو وقت اضافی ۱۵ دقیقه‌ای کشید و وقتی مسابقه مسلوی شد، بازی ادامه یفت! (زیرا در آن روزها قانون ضربات پنالتی در فوتبال وجود نداشت). به این ترتیب تیم‌ها در چهار وقت اضافی ۱۵ دقیقه کار را ادامه دادند تا همهٔ تفرات، مجموعاً ۱۵۰ دقیقه بازی کرده باشند! اما آیا از رقابت سنگین رشتهٔ فوتبال، رشتهٔ سنگین‌تری نیز وجود دارد؟ قطعاً پله!

اگر تا به حال در استخر شنا کرده باشید، حتما دیده‌اید که یک‌بار شناکردن در طول استخر چقدر سخت و نفس‌گیر است. فقط کافی است از یک طرف استخر به سمت دیگر بروید و برگردید تا ۱۰۰ متر شنا کرده باشید. اما این کار به هیچ عنوان آسان نیست. مخصوصاً وقتی که متوجه شوید شنای ۵۰ متر و ۱۰۰ متر کوتاه‌ترین مسافت‌ها در رقابت‌های شنا هستند. پس در این صورت طولانی‌ترین مسافت‌ها مربوط به کدام مسابقه است؟

آن‌هایی که در استخر شنا می‌کنند می‌توانند در رقابت شنای ۱۵۰۰ متر حضور داشته

به نظر شما توانایی‌های انسان چه اندازه است؟ یک ورزشکار تا چه اندازه می‌تواند یک‌تقس فعالیت کند و بدون خستگی ورزش کند؟ در این شماره مروری داریم بر بخشی از سنگین‌ترین رشته‌های ورزشی؛ رشته‌هایی که ده‌ها هزار نفر در سراسر دنیا به آن‌ها می‌پردازند تا ثابت کنند، توانایی‌های انسان محدودیتی ندارد و فقط باید اراده‌ای قوی داشت و به شکلی منظم تمرین و ورزش کرد. وقتی یک مسابقهٔ فوتبال پس از ۹۰ دقیقه مسلوی و به وقت‌های اضافی کشیده می‌شود، گزارشگران از عبارت «رقابت نفس‌گیر» در مورد آن استفاده می‌کنند. زیرا بازیکنان باید ۳۰ دقیقه دیگر هم مسابقه را ادامه بدهند. به عبارت ساده‌تر، باید ۱۲۰ دقیقه یا ۲ ساعت در مجموع بازی کنند! در این دو ساعت بازیکن دوتده نزدیک به ۱۵ کیلومتر می‌دود. البته اگر بازیکن خسته شود، مربی تیم می‌تواند او را تعویض کند. ولی زمانی بود که قانون تعویض در فوتبال وجود نداشت و تیم‌ها تنها حق داشتند از ۱۱ بازیکن در طول مسابقه استفاده کنند. یا این شرایط دیگر جایی برای خسته‌شدن نبود. اگر فکر می‌کنید شرایط بازیکنان قدیمی



نویسنده: مهدی زارعی

برای ورزشکاران

در پایان باید بدوند. این رقابت در مسافت‌های متفاوتی برگزار می‌شود، اما سنگین‌ترین رقابت آن مسابقه‌ای است که به «مرد آهنین» (iron man) مشهور است. اما مسافت این رقابت چقدر است؟

شرکت‌کنندگان ابتدا باید ۳/۶ کیلومتر شنا کنند. پس از آن تویت به ۱۸۰ کیلومتر دوچرخه‌سواری می‌رسد. سرانجام هم تویت به یک مسابقه دوی ماراتن در مسافت ۴۲ کیلومتری خواهد رسید. معمولاً بهترین ورزشکاران مرد، این مسافت را در زمانی حدود ۸ ساعت، و بهترین ورزشکاران زن آن را در زمانی حدود ۹ ساعت طی می‌کنند. اما مگر می‌شود ۹ ساعت یک‌تنفس ورزش کرد؟ قطعاً بله! زیرا همان‌طور که گفتیم: «برای انسان‌های بااراده هیچ حدودمرزی وجود ندارد»

ساعت و ۲ دقیقه. قطعاً به‌زودی شاهد ظهور ورزشکارانی خواهیم بود که می‌توانند این مسافت را در کمتر از دو ساعت نیز طی کنند. چون اراده انسان حدودمرز ندارد.

سخت‌تر از این مسابقه هم رقابتی وجود دارد؟ باز هم بله!

در رقابت‌های «تری آتلون» (سه‌گانه) که در ایران و دیگر کشورها برگزار می‌شود، شرکت‌کنندگان ابتدا باید مسیری را شنا کنند. بعد تویت به دوچرخه‌سواری می‌رسد و

می‌دهند. مثلاً هر ساله در شهرهای لندن، پاریس، نیویورک، بوستون، یرلین، توکیو و... مسابقه‌های یزرگ ماراتن برگزار می‌شود که در برخی از این رقابت‌ها بیش از ۴۰ هزار نفر شرکت می‌کنند! در ایران هم در زمستان هر سال، رقابت‌های ماراتن جزیره هرمز یا حضور بهترین دوئندگان برگزار می‌شود.

فکر می‌کنید رکورد دویدن ماراتن چقدر است؟ جواب این است: ۲ ساعت و ۲ دقیقه. بله! ۴۲ کیلومتر و ۱۹۵ متر تنها در ۲



فکر کردن در باره «فکر کردن»

علی لطیفی



تفکر یعنی ...

می‌خواهیم بدانیم تفکر چیست؟ چه انواعی دارد؟ و چه نقشی در وجود انسان ایفا می‌کند؟

در یک تعریف ساده، تفکر یعنی تلاش و جست‌وجو در میان معلومات کسب‌شده و اندوخته‌های ذهنی برای دست‌یافتن به پاسخ یک پرسش. در این تعریف، تفکر به معنای «فکرکردن» و یک «فرایند درونی» است. علاوه بر این تعریف، تفکر به معنای «نیرو» یا «توانایی» انسانی هم هست؛ یعنی به معنای «توانایی فکرکردن». توانایی فکرکردن نه به یک «فرایند ذهنی»، بلکه به «توانایی پیمودن چنین فرایند ذهنی» اشاره دارد. در پرورش تفکر، می‌خواهیم ببینیم چه کنیم که این نیروی درونی قوی‌تر شود؟ برای اینکه بتوانیم ایده و برنامه‌های برای پرورش تفکر داشته باشیم، باید تعریف خود را از تفکر دقیق‌تر کنیم. پس برای فهم دقیق تفکر و انواع آن، از مسیر زیر استفاده می‌کنیم.

انسان = عقل + وهم + فکر + ...
قبل از صحبت درباره تفکر، بهتر است ببینیم نقشه وجودی انسان به چه صورت است.

بر اساس فلسفه و حکمت اسلامی، هر انسانی موجودی جسمانی - روحانی است که نوعی بهم‌پیوستگی و یگانگی دارد. مرتبه روحانی انسان (که در ادبیات فلسفی «نفس» نامیده می‌شود) هم یکپارچه است و هم محل حضور نیروهای مختلف شناختی و انگیزشی. مهم‌ترین نیرو از میان این نیروهای مختلف

شناختی و انگیزشی،

«عقل» است. «عقل» که تفاوت اصلی میان انسان با موجودات بی‌جان و جاندارانی همانند حیوانات و گیاهان است، از دو قسمت تشکیل شده است: «عقل نظری» و «عقل عملی».

«عقل نظری» در رتبه بالاتری نسبت به «عقل عملی» قرار دارد. عقل نظری در مراتب ابتدایی، وظیفه‌اش شناخت حقایق کلی از طریق مفاهیم ذهنی و «استدلال» است و در مراتب بالاتر، به درک حقایق متعالی و معنوی می‌پردازد. به عبارت دیگر، یافته‌های «عقل نظری» همیشه مفهومی و «ذهنی» نیستند، بلکه با رشد روحانی انسان، این شناخت‌های مفهومی به عمق جان او نفوذ می‌کنند و از «دانسته‌ها» به «داشته‌های وجودی» تبدیل می‌شوند.

«عقل عملی» در رتبه پایین‌تری نسبت به «عقل نظری» قرار دارد. عقل عملی نیرویی است که وظیفه چاره‌اندیشی برای جسم و نیروی جسمانی و دیگر نیروهای درونی را بر اساس راهنمایی‌های کلی «عقل نظری» به عهده دارد. یعنی «عقل عملی» با تشخیص اینکه در هر موقعیتی چه عملی پس‌ندیده و چه عملی ناپسند است، بدن و نیازهای بدنی و خواسته‌ها و خیال‌های درونی را به‌گونه‌ای هدایت می‌کند که زمینه برای رشد معنوی و نزدیکی انسان نسبت به خداوند ایجاد شود و عقل اسیر هواها و هوس‌ها نشود.^۱ در مقابل «عقل» که به‌عنوان

شریف‌ترین نیرو یا

مرتبه انسانی، در پی حقیقت، خیر و برتری معنوی است، نیروی «وهم» قرار دارد که مربوط به خواسته‌های حیوانی و مادی انسان و به دنبال هواها و هوس‌های دنیایی است.

تفکر: نیرویی در خدمت

«عقل» حقیقت‌جو یا «وهم»

هوس‌خواه؟

علاوه بر «عقل» (نظری و عملی) و «وهم»، نیروی دیگری به نام «حافظه» وجود دارد. این نیرو وظیفه حفظ و ذخیره ادراک‌ها و تجربه‌های گذشته را بر عهده دارد. در کنار این نیرو، نیروی «تفکر» قرار دارد که وظیفه‌اش جست‌وجو در ادراک‌ها و تجربه‌های ذخیره‌شده و تغییر، تجزیه و ترکیب آن‌هاست. این دو نیرو خدمت‌دهنده نیروهای دیگر هستند. به همین خاطر، نکته مهم در تعیین شایسته یا ناشایسته بودن تفکر، این است که نیروی تفکر (جست‌وجو، تحلیل و ترکیب) به چه هدفی و در خدمت کدام نیرو از نیروهای درونی انسان است: عقل یا وهم؟

در اینجا است که یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های نگاه اسلامی با دیگر نگاه‌ها مشخص می‌شود: اگر نیروی تفکر در خدمت «عقل» و در مسیر دستیابی به یک زندگی پاک و نزدیکی انسان به خداوند باشد، شایسته و پسندیده است (حتی اگر درباره امور دنیوی باشد). ولی اگر هدف از تفکر (تحلیل و ترکیب

معلومات و تجربه‌ها)

فرورفتن در زندگی این جهانی و غفلت بیشتر از زندگی معنوی انسان باشد، چنین تفکری از نگاه اسلامی بی‌ارزش و حتی ضد انسانی است.^۲

انواع تفکر شایسته

با توجه به توضیحات قبل، نیروی تفکر را باید طوری پرورش دهیم که تنها در خدمت عقل باشد و به مواردی از فرایند فکر کردن پردازد که عقلی هستند. با توجه به منابع دینی و آثار حکمت اسلامی، می‌توانیم بگوییم انواع تفکر شایسته شامل موارد زیر است:

تفکر استدلالی: هدف از این نوع تفکر، کسب شناخت درباره یک موجود یا پدیده به‌واسطه ترکیب و تحلیل شناخت‌های گذشته است. تفکر در اینجا در استخدام «عقل نظری» است.

تفکر سنجشگرانه: در این نوع تفکر، دلایل و مسیرهای طی‌شده برای اثبات یک ادعا بررسی، و درستی آن‌ها ارزیابی می‌شود. این تفکر روند دیگری از تفکر استدلالی است. در تفکر استدلالی فرد برای اثبات کردن یک ادعا دلیل می‌آورد و در تفکر سنجشگرانه، فرد بررسی می‌کند که آیا دلیل ارائه شده برای اثبات کردن یک ادعا، درست و کافی است یا خیر؟

تفکر عملی: نوعی تأمل و تدبیر در موقعیت عمل است که از مهم‌ترین وظیفه‌های «عقل عملی» است. «عقل عملی» در این نوع تفکر با استفاده از شناخت‌های کلی و تجربه‌های شخصی

گذشته، و همچنین

ملاک‌های اخلاقی که قبل از این کسب کرده است، به تشخیص وظیفه یا شایسته‌ترین اقدام در هر یک از موقعیت‌های عمل می‌پردازد.

تخیل پسندیده: تخیل به معنای تحلیل و ترکیب صورت‌هایی است که از محسوس‌ها و تجربه‌های گذشته در ذهن ما بایگانی شده‌اند. این تحلیل و ترکیب تنها هنگامی که تحت مدیریت عقل عملی باشد، به سحمتی می‌رود که انسان را در مسیر یک زندگی پاک قرار دهد. ابداع‌های هنری معنوی یا نوآوری‌ها و خلاقیت‌هایی که انسان را در مسیر مرتبه‌های کمال یاری می‌کنند، از این دسته‌اند.

تفکر باطن‌نگر: هدف از این تفکر، نوعی تدبیر در هستی خود و دیگر موجودات، به‌عنوان «نشانه»های خداوند و راهنمایی شدن از «نشانه» به سوی «صاحب نشانه» است. این نوع تفکر، نوعی تفکر بصیرت‌آزما و باطن‌بین است که انسان در آن از سطح به عمق حرکت می‌کند و در جهت‌بخشی به شناخت‌های نظری انسان از یک طرف، و هدایت صحیح عقل عملی در تشخیص و اقدام مناسب از طرف دیگر، نقش فراوانی دارد. واژه‌های «تفکر» و «تدبیر» در آیات قرآن در موارد قابل توجهی مثالی از این شیوه تفکر هستند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این سخن مطابق با حدیثی مشهور از امام علی (علیه‌السلام) است: «چه بسیار عقل‌ها که لیسر هوا و هوس هستند که بر آن‌ها حاکم‌اند» (تهج البلاغه، حکمت ۲۱۱).

۲. برای پرهیز از ابهام و پیچیدگی متن، برخی از واژه‌های به کار رفته در اینجا دقیقاً مطابق اصطلاحات فلانسه و حکمای مسلمان نیستند.

۳. همین معنای ناپسند از تفکر است که در آیات ۱۸ تا ۲۰ سوره مدثر مذمت شده است.

ماشین زمان



به همین دلیل، به سادگی و با اطمینان نمی‌توانیم جواب این سؤال را بدهیم که: آیا این قرص‌های هوش اصلاً اثری دارند یا خیر؟

قرص سیب‌زمینی

شاید روزی برسد که ما همه تغذیه‌مان را از طریق دارو انجام دهیم. ولی اگر چنین شود، یعنی به جای خوراک مرغ، کبک و شکلات، فقط قرص‌های کوچکی بخوریم، دیگر هیچ‌کس از خوردن غذا لذت نخواهد برد. البته اگر انسان بتواند

البته مواظب باشید؛ ممکن است، این فکر به سر پدر و مادرتان بزند که دیگر به لباس تازه احتیاجی ندارید، چون می‌توانید در تابستان و زمستان همان یک دست لباس را بپوشید.

روبات جراح

جراحی بدون جای زخم از پدیده‌های آینده‌ست. قرار است در آینده، به جای اینکه کسی با چاقوی تیز جراحی عمل شود، فقط یک روبات کوچک را قورت بدهد؛ روباتی که می‌تواند توی بدن حرکت کند و مثلاً یک زخم روده را از درون بدوزد. دانشمندان معتقدند، اولین مدل این روبات‌ها به اندازه قرص‌های بزرگ خواهد بود.

قرص هوش

امروزه داروهایی وجود دارند که سلول‌های خاکستری مغز را به فعالیت وامی‌دارند. پزشکان درصدمند که بیماری‌های مغزی مثل «پارکینسون» را با آنها معالجه کنند. البته این داروها انسان‌های سالم را باهوش‌تر نمی‌کنند. اصولاً محققان در مورد باهوش‌کننده‌های مصنوعی مشکلات اساسی دارند، زیرا همه جنبه‌های هوش را نمی‌توان از هیچ راهی که بدون خطا باشد، اندازه‌گیری کرد. جالب است بدانید، حتی آن آخرین امتحان ریاضی که ممکن است با موفقیت آن را انجام نداده باشید، نمی‌تواند میزان هوش شما را نشان دهد.

دره‌زله‌آینده شاید بتوانید هر قدر می‌خواهید شکلات و شیرینی بخورید؛ بدون اینکه چاق شوید. فقط کافی است که یک قرص بخورید تا لاغر شوید. برعکس آن هم ممکن است: قرص‌های دارای مواد خاصی به بازار می‌آیند که در بدن چربی تولید می‌کنند و بدن آنها را ذخیره می‌کند.

روبات مستخدم

هنوز واضح نیست که آدم‌آهنگی مستخدم آینده بالاخره چه شکلی خواهد بود. شاید مثل آدم‌ها دو تا دست داشته باشد و بتواند روی پله‌های راه برود. ولی بعضی از دانشمندان معتقدند، آن نوع آدم‌آهنگی که در پایان به مرحله اجرا درمی‌آید، فقط به اندازه یک موش خواهد بود. یک دسته از آنها روی زمین به این طرف و آن طرف می‌روند و برای مثال، خاک را می‌مکنند. فقط آدم باید مواظب باشد که گربه‌ها، آنها را با موش زنده عوضی نگیرند.

لباس باهوش

آیا لباس‌ها هم می‌توانند فکر کنند؟ به زودی لباس‌های باهوشی به بازار می‌آیند که می‌توانند خود را با درجه حرارت هوا و بدن پوشنده خود وفق دهند. مثلاً وقتی هوا گرم می‌شود، تاروپودشان آن قدر کش می‌آید که هوا بدراحتی از بین آنها عبور کند و موقع سرما لبافش آن قدر درهم کشیده می‌شوند که گرمای بدن حفظ شود.

از قرص به جای مواد غذایی استفاده کند، امکان دارد گرسنگی از روی زمین ریشه‌کن شود.

زندگی انسان در مریخ

فضانوردان برای رسیدن به مریخ باید راهی طولانی را طی کنند؛ زیرا فاصله سیاره سرخ تا زمین، چیزی حدود ۵۶ میلیون کیلومتر است. مثلاً فاصله مریخ تا زمین، بیش از صد برابر فاصله ماه تا زمین است. با وجود این، دانشمندان عقیده دارند که انسان به زودی مریخ را تسخیر و از آن به عنوان محل زندگی استفاده خواهد کرد. البته، از آنجا که در مریخ هوایی برای تنفس نیست، آدم‌هایی که به مریخ می‌روند، مجبور می‌شوند در یک فضای مصنوعی مثل زیر یک درپوش کره و پتیر زندگی کنند.

ارتباط با موجودهای غیرزمینی محققان در صدد یافتن راهی برای ارتباط با موجودهای غیرزمینی هستند. البته اکنون این سؤال برای آن‌ها مطرح است که: اگر

چنین موجودهایی وجود داشته باشند، اصلاً دلشان می‌خواهد با ما حرف بزنند یا نه؟ شاید ما زمینی‌ها به نظر آن‌ها خیلی عجیب باشیم. به هر حال، دانشمندان نمی‌توانند زمان دقیق ارتباط با این موجودها را مشخص کنند. البته بعضی از آن‌ها معتقدند: تا چند سال آینده می‌توان دلایلی ارائه داد که نشان بدهند، موجودهای زنده در همه جای دنیا وجود دارند. آن هم نه تنها موجودهایی مثل باکتری‌ها، بلکه موجودهای دیدنی.

بیداری پس از انجماد

بعضی از آدم‌ها دوست دارند دوباره متولد شوند. شاید روزی بتوان آن‌ها را دوباره به دنیا بازگرداند. دانشمندان تعدادی از این افراد را پس از مرگشان در ازت مایع قرار داده‌اند و در سرمای متهای ۱۹۶ درجه سلسیوس متجمد کرده‌اند.

البته تاکنون هیچ محققى نتوانسته است با شیوه‌های موجود، لسانی را دوباره زنده کند؛ زیرا

احتمالاً بلورهای یخ‌مایعات متجمدشده بدن، به اعضای حساس آن صدمه می‌زنند. بنابراین، تا امروز هیچ دانشمندی موفق نشده است مغز یخ‌زده‌ای را بدون اینکه آسیبی ببیند، از انجماد خارج کند. با وجود این، عده‌ای عقیده دارند: زمانی می‌رسد که انسان می‌تواند از خواب انجماد بیدار شود و تولد دوباره‌اش را جشن بگیرد.

* منبع: دایرة المعارف بریتانیکا

سپیده خلیلی



خُلُقِ حَسَنی

با نام حسن(ع)، خوان کَرَم برپا کن
با خُلُقِ حَسَن(ع)، سیرت خود زیبا کن
نیک چو حَسَن باش که فردای قیامت
حَسَن حَسَنی از تو کند نیک شفاعت

ای دوست، حَسَن معنی صدبهر طویل است
هم اوست که محبوب خداوند جلیل است
حَسَن فرزند زهرای بتول(س) است
حَسَن نور دو چشمان رسول(ص) است



زهرا قلبچ‌خانی

حَسَن یعنی کره‌مت در امامت
حَسَن یعنی متانت در شهامت
حَسَن یعنی که برکت در ولادت
حَسَن یعنی که غربت در شهادت

حَسَن یعنی عزیز و جان مادر
حَسَن یعنی امامت بر برادر
حَسَن ائینه حَسَن الهی
حَسَن ابن علی مرتضایی

حَسَن سردار لطف و مهربانی
بُود مهرش به قلبم جاودانی
خدایا خُلُق ما را مهربان کن
دل خُلُقی به نور حق جوان کن

هنگام تعامل

نهیج البلاغه، خطبه ۲۰۷

سعید رزاقی

پس از پایان «جنگ جمل»، حضرت علی (ع) به عبادت یکی از یارانش به نام **علاء بن زیاد حارثی** رفت.



هر چند، اگر بخواهی می‌توانی همین خانه را وسیله‌ای برای رسیدن به خانه آخرت قرار دهی!



مرد! خانه‌ای به این بزرگی در دنیا به چه کار تو می‌خورد، در حالی که به خانه بزرگی در آخرت محتاج‌تری؟



تارک دنیا شده، جامه کهنه می‌پوشد و همه چیز و همه کس را رها کرده است.



خوش‌حالم که سرزنش نمی‌کنید. حالایا امیرالمؤمنین (ع) می‌خواهم از برادرم عاصم نزد شما شکایت کنم.

عاصم! مگر چه کرده است؟



چگونه؟

می‌توانی در این خانه مهمانی بدهی، صلہ رحم به جا آوری و اینجا را وسیله زنده ساختن و آشکار کردن حقوق مسلمانان قرار دهی و از استفاده شخصی خارج کنی.



مگر چه کرده‌ام یا امیرالمؤمنین (ع)؟



دشمن جان خود شده‌ای؟ چرا به زن و فرزند خویش رحم نمی‌کنی؟

ساعتی بعد...

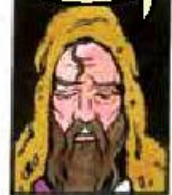


همین حالا کسی را به سراغ او بفرست و بگو، هر چه زودتر نزد من بیاید.



من رهبر این امتم. خداوند بر رهبران عادل می‌پسندد که مانند فقیرترین افراد امت خود زندگی کنند تا سختی فقر و تهیدستی به آن‌ها اثر نکند. بنابراین من وظیفه‌ای دارم و تو وظیفه‌ای.

یا امیرالمؤمنین (ع)! تو خودت هم جامه نرم نمی‌پوشی و غذای لذیذ نمی‌خوری. من هم همان کاری را می‌کنم که تو می‌کنی...



تو خیال می‌کنی خدایی که نعمت‌های بی‌شمار دنیا را بر تو حلال ساخته است، راضی نمی‌شود از آن‌ها بهره‌ببری؟

اردوی بهشت

عبدالله مقدمی

یجنگیم و یگیریم خفن نمره‌ای از درس ریاضی و حسابان و نگارش که به زودی ی‌رسد موقع چلش.
وقت اردوی بهشت است در این ماه که از راه رسیده است گل و برگ و چمن پر کف هر دشت و دمن، حال کند زاغ و زغن، دور ز هر درد و محن، حال بیابید نفس تازه کنیم از دم خوش‌بوی بهاران و به خوش‌حالی یارن همه جمله خوش حال یمائیم.

چشم بر هم زده دیدیم که یک ماه گذشته است ز نوروز؛ ته یک ماه، یگو واقعا نگار که دیروز پ‌ریدیم و خریدیم لباس نو عید از سر بازار و نوشتیم به صد حال دل آزار تکالیف چه بسیار، همان روز تختین و دگر هیچ نبود از غم مشق و سخن از کار فراوان.
یدتر از رشدن ماه چه باشد به‌جز این آه که یک ماه فقط مانده به ایام حساب، آه دل م‌ایشود یاز کیاب و همگی چشم پر آب و همه‌مان غرق عذاب و ترود دیده به خواب از تهوتلی که گرفته است ز تشویش
امتحان آمده در پیش و محصل ز ری و پونک و کاشانک و تجریش، نه تهران که به ساری و ارومیه و زنجان و قم و ورزته و کیش همه دست به دامان خدایند که رحمی به دل آنکه کند طرح سؤالات بیندازد و لوقات مامشات شود در عوض روز مکافات.
لیکن امروز که دنیا چو بهشت است، چه زشت است که دل سوی غم آریم و کم آریم که ما یچه ایرن و زرنگیم و پلنگیم و فشنگیم. یمائیم و



سام سلماسی

از دفترچه خاطرات يك روبات تنبلی، سخت‌ترین کار دنیا!

علی زراوندوز

امروز پدر بزرگ دربارهٔ آدمها یک کشف جدید کرد. او گفت فهمیده آدمها چیزی داشتند به اسم پول که با آن چیزهای مورد نیازشان را تهیه می‌کردند. راستش من درست متوجه نشدم این پول چیست و آدمها با آن چه کارهایی انجام می‌دادند، اما پدر بزرگ می‌گفت یکی از مسائلی که باعث دشمنی و جنگ آدمها با یکدیگر و منقرض شدن نسلشان شده، همین پول است.

من و خواهرم تصمیم گرفتیم کمی پول بازی کنیم. پس با راهنمایی پدر بزرگ با کاغذ پول درست کردیم و با آن از هم اسباب‌بازی و برنمهٔ رایله‌ای و هارد خریدیم. ما پول‌های زیادی درست کردیم و از هم چیزهای زیادی خریدیم. اما نمی‌دانم چی شد که بعد از مدتی من و خواهرم سر پول‌ها دعوایمان شد و اگر پدر بزرگ یادآوری نمی‌کرد که این یک بازی است و آن کاغذها در دنیای روبات‌ها ارزشی ندارد، احتمالاً مدارهای همدیگر را قطع می‌کردیم! وقتی آرام شدیم، پدر بزرگ رفت توی فکر و گفت: «همان بهتر که در دنیای روبات‌ها چیزی به اسم پول نداریم! شما هم زودتر این کاغذها را ببرید در سطل بازیافت بریزید و برگردید سر درس و مشقتان.»

پدر بزرگ دوباره دربارهٔ آدمها یک کشف جدید کرد. او گفت از بررسی برخی کتابها و فیلم‌های به‌جلمانده از زمان زندگی آدمها روی کرهٔ زمین فهمیده انسان‌ها رسمی داشتند که بر اساس آن، در رویدادهای مهم زندگی‌شان به بقیه غذا می‌دادند. من پرسیدم: «غذا دیگه چیه پدر بزرگ؟»

او گفت: «رستخت دقیقانمی دلم، ولی فکر می‌کنم آدم‌ها به جای شارژ باتری هایشان، از شیوه‌های دیگری برای تأمین انرژی‌های حرکتی و فکری‌شان اقدام می‌کردند که غذا خوردن یکی از این شیوه‌ها بوده.»

پدر بزرگ به مواردی اشاره کرد که در لسانده‌ها آمده از آدمها، از شام عروسی سخن گفته شده و اسم یکی از مهم‌ترین غذاهای آدمها در این شام هم «باقالی پلو با زله» بوده است! من و خواهرم سرخوشانه

بالا و پایین پریدیم که: «ها شارژ نمی‌خوایم ... ما باقالی پلو

با زله می‌خوایم!» پدر بزرگ گفت یک برنمهٔ شبیه‌ساز غذا خوردن

طراحی کرده است. آن را روی من و خواهرم نصب کرد و بعد

ما روی باقالی پلو با زله کلیک کردیم و طعم آن به صورت

سیگنال‌های دیجیتال در هارد ما حس شد! واقعاً که

این غذا چیز خوبی بوده است و آدمها حق داشته‌اند سر

کشیدن آن با هم رقابت کنند. پدر بزرگ قول داد اگر

بچه‌های خوبی باشیم، شبیه‌ساز «آبگوشت بزلیش» را

هم برایمان طراحی و نصب کند که احتمالاً غذای خاصی

برای آدمها بود!

امروز پدر بزرگ هیچ کاری نکرد و فقط یک گوشه لم داده بود. هر چه هم بابا و مامان به او می‌گفتند چرا کارهایش را انجام نمی‌دهد، پدر بزرگ فقط «مانیتور» بالای منداخت و جویبی نمی‌داد. بابا خیلی نگران

پدر بزرگ بود و گفت احتمالاً چند تا از «آی‌سی» هایش نیم‌سوز شده‌اند و فردا باید پدر بزرگ را به مرکز

تعمیرات ببرد. تر دیک غروب که شد، پدر بزرگ از جایش بلند شد و کش و قوسی به پیچ و مهره‌هایش داد

و گفت: «آخیش ... این آدمها هم چه چیزهای خوبی بلد بودند. این تنبلی که نشان که حرف ندانست!»

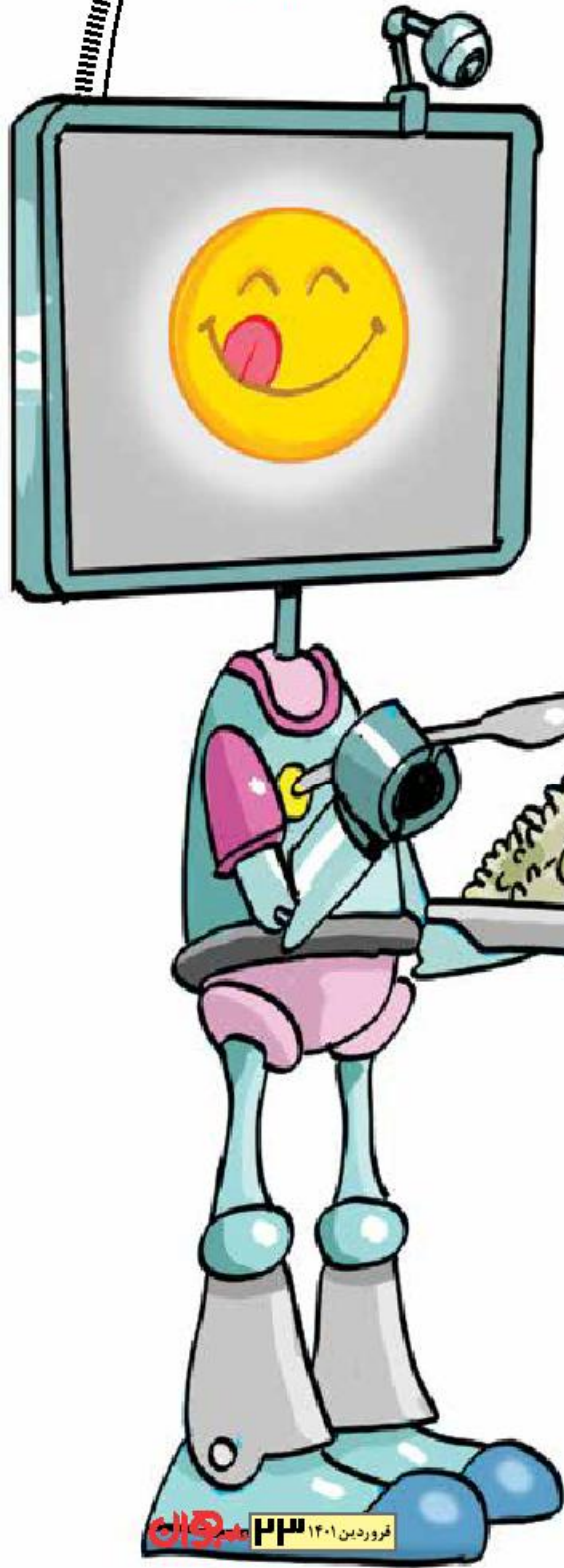
با تعجب از پدر بزرگ پرسیدم تنبلی یعنی چی؟ پدر بزرگ آهسته و طوری که بابا و مامان متوجه نشوند،

گفت: «من فهمیدم آدمها بعضی وقتها یک گوشه لم می‌دادند و هیچ کاری نمی‌کردند ... لسم این

هیچ کاری نکردن را هم گذاشته بودند تنبلی!»

پدر بزرگ قول داد به‌زودی به من تنبلی کردن را یاد بدهد، چون به نظر می‌آید گرفتن اینکه یک روبات هیچ

کاری نکند، سخت‌ترین کار دنیاست!



کنکور، چرا و چگونه

پس بنده به دنبال سررسیدهای مناسبی به این سو و آن سو رفتم تا بتوانم از روی کتابهای درسی ام خلاصه‌نویسی کنم که لصفافا از همه کارهای دیگری که همه پیشنهاد کرده بودند، این کار هم سخت‌تر بود، هم زمان‌بر و هم امکانات زیادتری می‌خواست. چون هم خودکار در رنگهای متفاوت می‌خواست و هم سررسید و هم مچی قوی که بنده در هر سه عاجز بودم. در اینجا بود که خاله‌خاتم پیشنهاد داد: «به جای خلاصه‌نویسی هسته‌پردازی کن...» و من به دنبال هسته به این سو و آن سو می‌رفتم و زلوی غم یغل گرفتم که اصلا در مطلی که دارم می‌خوانم، هسته کدام است...

در اتاق نشسته بودم و مدام کلمه هسته را تکرار می‌کردم که خان‌بابا در اتاق را باز کرد و سری از تأسف تکان داد و گفت: «این بچه کلا تعطیل شده! ... معلوم نیست داره درس می‌خونه یا یازی می‌کنه! بچه تو اگه درس خون بودی که سرت رو می‌انداختی پایین و درس می‌خوندی و صدات هم در نمی‌اومد، این همه دفتر و دستک دور خودت ریختی که چی؟ و صدات رو هوار کردی توی خونه و هسته هسته می‌کنی که مغز ما شد هسته آلو!...»

اینجا بود که بنده اصلا کلا یادم رفت تا به حال چطور درس می‌خواندم. به قول اهل فامیل: کنکوری هم کنکوری‌های قدیم!

تا زمانی که خان‌بابا از من نهرسیده بود که چرا این‌جوری درس می‌خوانم، به مدل درس خوانتم فکر نکرده بودم. یعنی بی‌سروصدا و ساکت توی اتاقم می‌نشستم و درس می‌خواندم و یاد هم می‌گرفتم. اما یک روز خان‌بابا در اتاقم را باز کرد و پدیدن من که مثل یک طفل معصوم و بی‌صدا درس می‌خواندم، پرسید که این چه وضع درس خواندن لستا این سؤال بیشتر از خوردن سیب بر سر نیوتن مرا تکان داد و من تازه به اینکه چرا این مدلی درس می‌خوانم، فکر کردم.

خان‌بابا دستور داد که برای درس خواندن بهتر است با صدای بلند درس بخوانم تا خوب حفظ کنم و در حافظه‌ام بماند. همین که داشتم روش خان‌بابا را امتحان می‌کردم، مامان ختم داد زد: «چی می‌گی یکسره هی ورور عین مگس اول صبح! سر ما رو پردی که چی؟ خیر سرت داری برای کنکور می‌خونی؟ برای کنکور که این‌جوری درس نمی‌خوتن. باید آروم بخونی و زیر نکته‌های مهم خط بکشی؛ البته با ماژیک فسفری رنگ!»

اما خان‌دلیلی یا ماژیک صورتی موافق‌تر بود و به هر حال بنده یا خریدن یک ماژیک فسفری و یک ماژیک صورتی آماده شدم برای کنکور نوع دیگری درس بخوانم و زیر نکته‌های مهم را خط‌کشی کنم. همین که شروع به خط‌کشی کردم، خان‌عمو از راه رسید. نگلغی از روی حیرت به من انداخت و سری از تأسف تکان داد که این ماژیک یازی مال کلاس‌های اول دوم مدرسه است... داری خودت را یازی می‌دهی یا ماها را؟! بعد هم عقیده داشت که خودش این کاره است و لازم نیست نقش یازی کنم. او تأکید کرد که: «این‌جوری که برای کنکور درس نمی‌خوتن! برای کنکور باید خلاصه‌نویسی کنی!»



سام سلماسی

همراه آخر!

شروین سلیمانی

چند قرن بعد، قرن بیست و هفت
می‌رسد انسان به اوج پیشرفت

صد رقم تکنولوژی را قابل‌فایل
می‌چیند کارخنده در موبایل

گوشی‌ات گلهی تلسکوپ می‌شود
رو به سیارات لست‌پ می‌شود

می‌شود اسکیت زبر پای تو
درس می‌خورد به سختی جای تو

می‌شود وقت شنا مثل تیوب
فیلم دارد در خودش قدر کلوب!

پیشکارت می‌شود مثل ربات
از دماغش می‌چکد جای و نبات!

هم مگس را می‌کشد با لیزرش
هم شوی گلهی خنک با کولرش

در سقوط از آسمان‌ها بر فلات
باز خواهد شد چنان چتر نجات

گر گنی در سوکتش یک بار فوت
یاد می‌گیری زبان را در سه سوت!

می‌شود گلهی شلنگ و گله قیف
می‌کشد پشت تو را صابون و لیفا

می‌دهد ملساز وقتی خسته‌ای
می‌کند گرم‌ت اگر یخ بسته‌ای

دارد امواجی که می‌تابد به پوست
دشمنت را می‌کند مانند دوست

نصفه شب‌ها نور می‌تابند او
هر کجا خرید، می‌خاراند او!

می‌شود قلاب ماهیگیری‌ات
می‌شود همراه روز پیری‌ات!

صبح تا شب با تو صحبت می‌کند
مثل یک مادر محبت می‌کند

الحکایت آخرش را گوش کن
تکیه بر تدبیر و عقل و هوش کن

بس که این گوشی به جانت بسته است
بی‌حضورش جسم و جانت خسته است

چون که قرن بیست و هفتمم سر رسید
در خبرهای جهان خواهی شنید:

گوشی بیچاره‌ای را دزد بُرد
از فشار بی‌کسی افتاد و مرد!

حالا چی بیوشیم؟!



سام سلماسی

سنا شایان

عکس های فروشنده بودند. امکان تعویض هم وجود نداشت. بنابراین به اتیاری انتقال می یافتند.

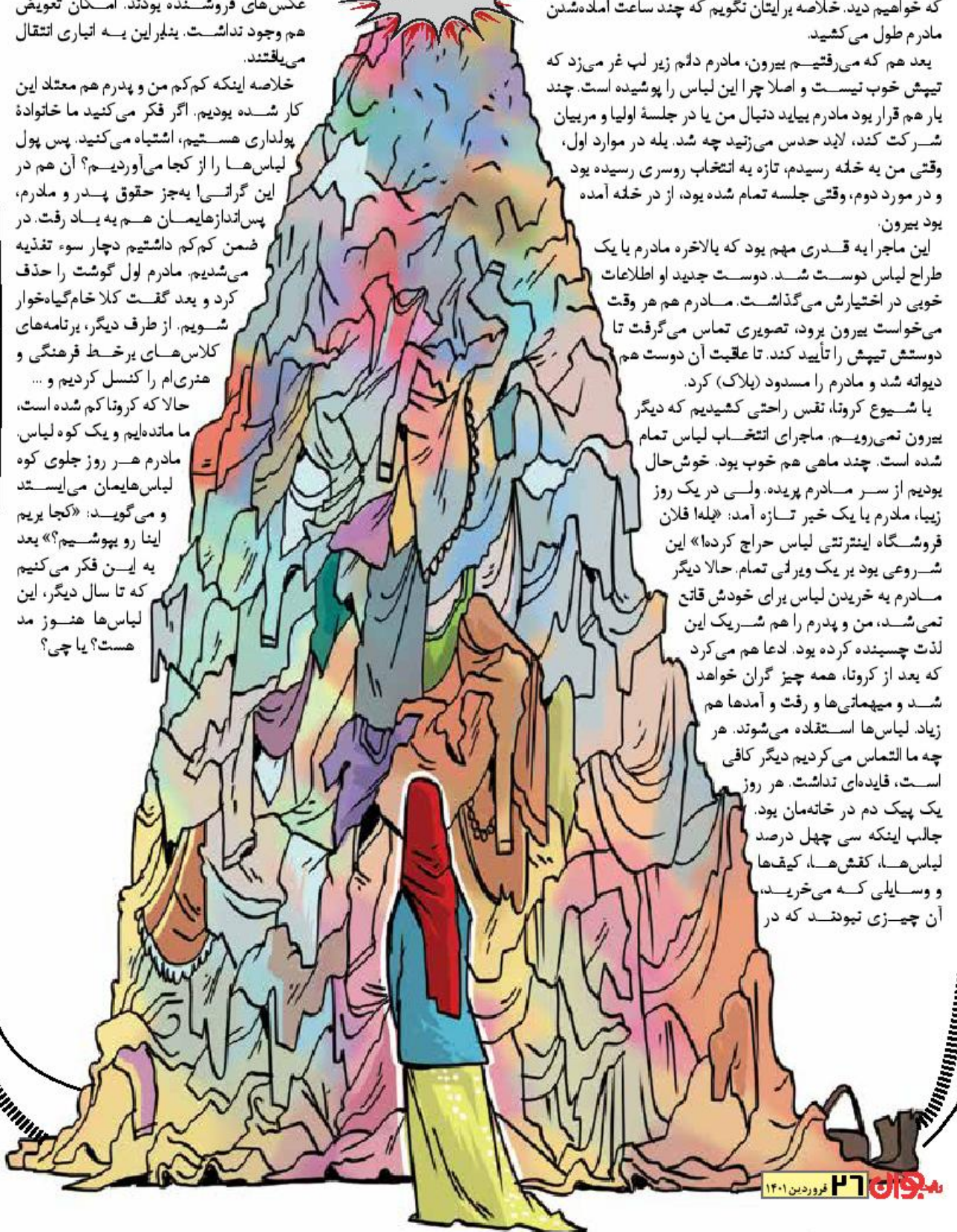
خلاصه اینکه کم کم من و پدرم هم معتاد این کار شده بودیم. اگر فکر می کنید ما خانواده پولداری هستیم، اشتباه می کنید. پس پول لباس ها را از کجا می آوردیم؟ آن هم در این گرانی! به جز حقوق پدر و مادر، پس اندازهایمان هم به باد رفت. در ضمن کم کم داشتیم دچار سوء تغذیه می شدیم. مادرم لول گوشت را حذف کرد و بعد گفت کلا خام گیاه خوار شویم. از طرف دیگر، یزنامه های کلاس های برخط فرهنگی و هنری ام را کنسل کردیم و ... حالا که کرونا کم شده است، ما مانده ایم و یک کوه لباس. مادرم هر روز جلوی کوه لباس هایمان می ایستد و می گوید: «کجا پریم اینا رو بیوشیم؟» بعد به این فکر می کنیم که تا سال دیگر، این لباس ها هنوز مد هست؟ یا چی؟

قدیم ها هر وقت می خواستیم بیرون بیرون، مادرم عزا می گرفت که: حالا چی بیوشم؟! هر چی می گفتم مادر من، فقط می خواهم بیرون تا میدان تر بار یا مرغ فروشی، باز هم چیزی از این عزا کم نمی شد. مادر محترم در کمد دنبال لباس مناسب آن موقعیت می گشت. موقعیت که می گویم به چیزهای مختلفی ربط داشت؛ مثلاً ساعت روز و مکان رفت و آمد و برآیند این دو می شد افرادی که خواهیم دید. خلاصه برایشان نگوییم که چند ساعت آمده شدن مادرم طول می کشید.

بعد هم که می رفتیم بیرون، مادرم دائم زیر لب غر می زد که تپش خوب نیست و اصلاً چرا این لباس را پوشیده است. چند بار هم قرار بود مادرم بیاید دنبال من یا در جلسه اولیا و مربیان شرکت کند، لایذ حدس می زید چه شد. یله در موارد اول، وقتی من به خله رسیدم، تازه به انتخاب روسری رسیده بود و در مورد دوم، وقتی جلسه تمام شده بود، از در خله آمده بود بیرون.

این ماجرا به قدری مهم بود که بالاخره مادرم با یک طراح لباس دوست شد. دوست جدید او اطلاعات خوبی در اختیاراتش می گذاشت. مادرم هم هر وقت می خواست بیرون برود، تصویری تماس می گرفت تا دوستش تپش را تأیید کند. تا علقت آن دوست هم دیوانه شد و مادرم را مسدود (بلاک) کرد.

با شیوع کرونا، نفس راحتی کشیدیم که دیگر بیرون نمی رویم. ماجرای انتخاب لباس تمام شده است. چند ماهی هم خوب بود. خوش حال بودیم از سر مادرم پریده. ولی در یک روز زیبا، مادرم با یک خیر تازه آمد: «یله فلان فروشگاه اینترنتی لباس حراج کرده!» این شروعی بود بر یک ویرانی تمام. حالا دیگر مادرم به خریدن لباس برای خودش قانع نمی شد، من و پدرم را هم شریک این لذت چسبیده کرده بود. ادعا هم می کرد که بعد از کرونا، همه چیز گران خواهد شد و میهمانی ها و رفت و آمدها هم زیاد. لباس ها استقلاده می شوند. هر چه ما التماس می کردیم دیگر کافی است، فایده ای نداشت. هر روز یک پیک دم در خانه مان بود. جالب اینکه سی چهل درصد لباس ها، کفش ها، کیف ها و وسایلی که می خرید، آن چیزی نبودند که در



بر باد نرفته

مصطفی مشایخی

سعی‌ام آن است که کمتر بشود ایرادم
درس می‌خوانم و هر قدر بخوله‌ی شادم

من نه بی‌حال، که شاگرد زرتگی بودم
تنبلی چنبیره زد تا بنهد بر بادم

هی نشستم به پفک‌خوردن و گوشه‌بازی
یکسر از صبح فقط وقت هدر می‌دادم

آن دوسالی که به خمیازه کشیدن طی شد
نه دو تا درس که از کل دروس افتادم

فکر آموختن از نهن و مخم رفت که رفت
حسم این بود که یک کودن مادرزادم

پدرم از هگل و سعدی و استیون جایز
جمله‌ها گفت برایم که کند ارشادم

مادرم یکسره دمنوش به خوردم می‌داد
بلکه آموخته‌هایم نرود از یادم

عمه فثانه مرا پیش همه، مخصوصاً
حیف نان خواند که احساس کنم مازادم

این تلنگر به مخم خورد که بلی بزنم
بهرم باز سر شاخه‌ استعدادم

دانش‌آموز تو نمند و زرتگی شده‌ام
«چه کنم کار دگر یاد نداد لستادم»

خوب، بد، باهوش

دانشمندان واقعی این چنین اند!

از نظر او همین تعصب است که باعث می‌شود دانشمندان پرسش‌های زیادی را یا استفاده از نظریه‌شان جواب دهند و نشان دهند، این نظریه تا کجا می‌تواند به سؤال‌های بشر پاسخ دهد.

کوهن می‌گفت: بین دو انقلاب علمی، کار دانشمندان مثل جورچین حل کردن است. آن‌ها تلاش می‌کنند یا نظریه‌های موجود به پرسش‌های علمی جواب دهند.

● دانشمندان هم آدم‌اند!

کارهای کوهن باعث شد فیلسوفان علم به تاریخ علم و رابطهٔ جامعه با علم توجه کنند. آن‌ها فهمیدند برعکس نظر «تجربه‌گراها» (پوزیتیویست‌ها)، دانشمندان ذهن‌هایی کلاً منطقی و جدا از فرهنگ، علاقه‌های شخصی و روابط اجتماعی نیستند. آن‌ها هم مثل هر انسان دیگری به چیزهای خاصی علاقه دارند، و تحت تأثیر روابط قدرت، ثروت و تبلیغات قرار می‌گیرند. اگر قبول کنیم دانشمندان مغزهای متفکری نیستند که دست و پا درآورده‌اند (۱) و آن‌ها هم در کارشان مانند یقین انسان‌ها تحت تأثیر عوامل متفاوتی هستند، مسئلهٔ جدیدی پیدا می‌شود: رابطهٔ اخلاق و علم! حالا می‌توانیم پرسیم: آیا دانشمندان در کار علمی خودشان

اصول اخلاقی را رعایت می‌کنند؟

اصلاً برای کار علمی

چه اصول اخلاقی‌ای

می‌شود داشت؟

نظریه‌های علمی

چه رابطه‌ای

اتفاق می‌افتد و دانشمندان با «بحران» مواجه می‌شوند. آن‌ها سردرگم و آشفتگی به دنبال فرضیهٔ جدید می‌گردند. گروه‌های متفاوت دانشمندان جوان و خلاق به میدان می‌آیند تا فرضیه‌های نویی بسازند. فرضیه‌هایی که پیش‌بینی‌های جدید داشته باشند و سؤال‌های بی‌پاسخ را جواب دهند. در این رقابت داغ، هر گروه می‌خواهد جملهٔ علمی را راضی کند که نظریهٔ خودش بهتر است.

دانشمندان جوان برای اثبات حرف خود، به انواع شیوه‌های تبلیغاتی، استفاده از قدرت و سیاست‌بازی دست می‌زنند تا فرضیهٔ خودشان را به جامعه علمی قالب کنند. وقتی بالاخره یک نظریهٔ بقیه را کنار زد، مرحلهٔ سوم، یعنی «انقلاب علمی» رخ می‌دهد در این فصل تازه، دانشمندان دست‌به‌دست هم می‌دهند تا با فرضیهٔ تازه از راه‌رسیده مسائل گوناگون را حل کنند. آن‌ها دوباره مشغول «علم عادی» می‌شوند. کوهن می‌گوید: چیزی که باعث می‌شود همهٔ دانشمندان در مرحلهٔ علم عادی روی یک نظریه کار کنند، تعصب آن‌ها روی آن نظریه است. آن‌ها برای هر لشکلی جوایی دست‌وپا می‌کنند و اجازه نمی‌دهند کسی نظریه‌شان را زیر سؤال ببرد!

دانشمندی را تصور کنید که مأمور شده است، درملی برای یک سرطان خاص پیدا کند. او پس از سال‌ها تحقیق در مجهزترین آزمایشگاه‌ها، خرج کردن پول‌های بسیار، و همکاری با بزرگ‌ترین متخصصان جهان، بالاخره روشی برای درمان بیماری پیشنهاد می‌کند. اما وقتی روش خود را روی بیماران آزمایش می‌کند، متوجه می‌شود تقریباً هیچ اثری ندارد! حالا باید چه کار کند؟ اگر او هم مثل بعضی فیلسوفان، روش علم را حدس و ابطال یاداند، اعتراف می‌کند که حدسش غلط بوده و به خاطر پول و وقتی که هدر داده است، عذرخواهی می‌کند. بعد هم می‌رود تا حدس جدیدی یزند! اما آیا واقعاً دانشمندان این کار را می‌کنند؟

علم عادی، بحران و انقلاب

تامس کوهن فیلسوف و تاریخ‌دان علم بود. او همان قدر که به پرسش‌های فلسفی دربارهٔ علم علاقه داشت، تاریخ علم را هم مطالعه می‌کرد. کوهن از مطالعهٔ تاریخ علم به یک نتیجه مهم رسید: دانشمندان واقعی به این راحتی‌ها نظریه‌هایشان را کنار نمی‌گذارند، چون رویشان تعصب دارند! او می‌گفت پیشرفت علم چند مرحله دارد: در مرحلهٔ اول، یعنی «علم عادی»، همهٔ دانشمندان روی یک نظریهٔ علمی کار می‌کنند تا به کمک آن بتوانند به پرسش‌ها پاسخ بدهند.

لما کم کم بعضی از پیش‌بینی‌های نظریه اشتباه از آب درمی‌آید و بعضی پدیده‌ها را نمی‌شود با آن نظریه توضیح داد. اینجاست که مرحلهٔ دوم

علی نوریپور



زهرا زرگر



یا ارزش‌های اخلاقی دارند؟ تاریخ علم پر از اختلاف نظر و رقابت بین دانشمندان است. مثل اختلاف نظر بین نیوتن و لایبتیتز درباره اینکه زمان و مکان مطلق است یا نسبی. اما اینکه چه کسی برنده شود و یقیناً دانشمندان حرفش را قبول کنند، خیلی وقت‌ها به چیزهایی غیر از قدرت علمی آن‌ها بستگی دارد؛ عواملی مثل قدرت سیاسی، محبوبیت، روابط یا ثروتمندان، و حتی سن آن‌ها

● **بایدها و نبایدهای علم**

هدف علم این است که واقعیت‌های جهان را کشف کند و به بهتر شدن زندگی مردم کمک کند. اما برای اینکه علم به این هدف برسد، دانشمندان چه چیزهایی را باید رعایت کنند؟ آیا دانشمندان اجازه دارند وقتی در آزمایشگاه می‌بینند پیش‌بینی‌شان غلط از آب درآمده است، نتایج آزمایش را کمی تغییر بدهند؟ یا برای اینکه یک جایزه علمی را خودشان به دست بیاورند، چیزهایی را که کشف کرده‌اند به دانشمندان دیگر تگویند؟ آیا دانشمندی که با کشفش می‌تواند بسیار ثروتمند شود (مثلاً دارویی برای تمام سرطان‌ها پیدا کرده است)، حق دارد آن را در اختیار یقیناً قرار ندهد؟ حتی اگر مردم دنیا به آن شدیداً احتیاج داشته باشند؟ آن‌ها تا کجا حق دارند روی نظریه‌هایشان تعصب داشته باشند؟ برای اینکه درباره این سؤال‌ها بهتر فکر کنیم، لازم است زندگی دانشمندان را از فاصله‌ای

بیشتر آن‌ها وجود دارد؛ مثلاً تبدیل بعضی از این اصول به قانون، نظارت دانشمندان بر کار هم، و همین‌طور توجه مردم به کار دانشمندان.

آلنرد توپل شیمی‌دانی در قرن ۱۹ بود که کارخانه اسلحه‌سازی داشت و دینامیت را اختراع کرد. او در اواخر عمرش از اینکه اختراع‌هایش باعث مرگ انسان‌های بسیاری شده است، خیلی متأسف شد. برای همین دارایی‌اش را وقف جایزه توپل کرد؛ جایزه‌ای برای دانشمندانی که تحقیقاتشان به بهتر شدن زندگی انسان‌ها کمک می‌کند.

ارتباط دانشمندان با مردم علای از طرفی باعث می‌شود مردم علای از کشف‌های علمی دانشمندان استفاده کنند، و از طرف دیگر دانشمندان هم از علاقه‌ها و نیازهای مردم باخبر شوند و آن‌ها را در تحقیقاتشان در نظر بگیرند.

دربار داش فکر کن: بسیاری از دانشمندان تحقیقاتی انجام می‌دهند که از نتایج آن‌ها استفاده‌های ضروری‌های می‌شود؛ مثل ساختن بمب‌های هسته‌ای و سلاح‌های شیمیایی و یا آسیب‌زدن به افرادی از نژادی خاص. آیا دانشمندان در کارهای خوب و بدی که با استفاده از تحقیقاتشان انجام می‌شوند، شریک و نسبت به آن‌ها مسئول‌اند؟

تزدیک‌تر ببینیم و بدانیم آن‌ها چه کار می‌کنند و چه چیزهایی روی تصمیم‌ها و فعالیت‌هایشان اثر می‌گذارد.

● **هم علمی، هم اخلاقی!**

جامعه‌شناسان علم از نزدیک درباره زندگی دانشمندان و عقاید آن‌ها تحقیق می‌کنند. آن‌ها می‌گویند کار علمی برای دانشمندان مثل یک شغل است، و نه صرفاً یک ماجراجویی فکری. دانشمندان هم مثل یقیناً مردم به درآمد کارشان احتیاج دارند. دوست دارند مشهور باشند و جایزه ببرند و برای این‌ها با هم رقابت می‌کنند. برای اینکه چنین حاشیه‌هایی دانشمندان را از هدف علم دور نکند، جامعه علمی به دستور‌هایی اخلاقی نیاز دارد که جلوی خطای دانشمندان را بگیرد؛ دستور‌هایی مثل اینکه دانشمندان - برخلاف سرآشپزها که دستور غذای مخصوصشان رایج نمی‌دهند- نباید دستور‌هایشان را در اختیار یکدیگر و همین‌طور مردم علای بگذارند. نباید روی موضوع‌هایی که برای جامعه مضر است، تحقیق کنند. نباید نتایج آزمایش‌هایشان را دست‌کاری کنند، یا به تقلب دست بزنند. و نباید کارهایی را که دانشمندان دیگر انجام داده‌اند، به اسم خودشان جایزنند. اگر چه همه این بایدها و نبایدها کاملاً در جامعه علمی رعایت نمی‌شوند، اما راه‌هایی برای رعایت



برخورد فیز یکی با زندگی



زهرا باقری، ریحانه خجیر

هوشمند، بسامد بالای بلور کوارتز را به یک چرخه در ثانیه تقلیل می‌دهند. وقتی که زمان تنظیم شده فرا می‌رسد، یک سیگنال ولتاژ به تراشه‌ای دیگر ارسال می‌شود. این تراشه دوم در گوشی من موجب پخش آوایی می‌شود که از پیش تعیین کرده‌ام. هشدار گوشی تنها یکی از قابلیت‌های زمان‌سنجی در گوشی‌های هوشمند است؛ چرا که هر دستورالعملی که توسط گوشی‌های هوشمند اجرا می‌شود، عملیاتی است که زمان در آن دخالت دارد.

نور بی‌جان خورشید که روشنایی کمی به اتاقم داده است، از یک روز ابری خبر می‌دهد. اما همین نور باعث شده است که من با باز کردن چشماتم، گوشی هوشمندم را ببینم و هشدار را خاموش کنم.

در واقع قدرت دید هر انسانی و حتی هر موجود زنده‌ای، نتیجه یک برهم‌کنش پیچیده بین نور، چشم‌ها و مغز است. به این دلیل می‌توانیم پیرامونمان را ببینیم که نور ساطع شده از جسم‌ها می‌توانند از فضا بگذرند و به چشم‌های ما برسند. پس از آن نیز، سیگنال‌هایی از چشم به مغز ما فرستاده می‌شوند و مغز این اطلاعات را رمزگشایی می‌کند تا بتوانیم ظلمت، موقعیت و حرکت جسمی را ببینیم که به آن نگاه می‌کنیم. تمام این برهم‌کنش‌های پیچیده در اثر نور و بازتاب آن اتفاق می‌افتد. در حالی که اگر فضا تاریک باشد، چون نوری نیست که از

فترها کشیده یا فشرده شدن است که با مواد پیژوالکتریک در گوشی‌های هوشمند یکسان است. اما زمان‌سنج‌های الکترونیکی گوشی هوشمند از نوسانگری خاص و بسیار دقیق‌تر از فتر استفاده می‌کنند؛ یعنی بلور «کوارتز». جامدی که از واحدهای مولکولی «دی اکسید سیلیسیم»، یعنی ترکیب شیمیایی شن، ساخته شده است. زمانی که این بلور در یک جهت فشرده می‌شود، بارهای الکتریکی واحدهای مولکولی به خط می‌شوند و میدان الکتریکی خالصی در طول جامد به وجود می‌آورند. به این نوع اثر پیژوالکتریک می‌گویند.

«پیژو» در زبان یونانی به معنای «فشردن» است و ماده پیژوالکتریک جامدی است که فشرده شدن آن باعث ایجاد ولتاژ می‌شود. اما فقط وقتی برای زمان‌سنجی از بلور پیژوالکتریک می‌توان استفاده کرد که فرایند به طور معکوس انجام شود. یعنی ولتاژی در جامد اعمال و در نتیجه سطح بلور فشرده شود. ولتاژ نقش نیروی خارجی را دارد. اگر قطع شود، بلور منبسط می‌شود و با بسامد طبیعی خود شروع به نوسان می‌کند که بسامد این نوسان به اندازه و شکل هندسی بلور بستگی دارد. در اثر نوسان بلور کوارتز، ولتاژی با همین بسامد طبیعی تولید می‌شود که از آن می‌توان برای حفظ ارتعاش بلور استفاده کرد.

تراشه‌ها، مانند زمان‌سنج‌های دیجیتال و

صبح زود است و من هنوز در رخت‌خواب گرم خود خوابیده‌ام. پرتوهای بی‌جان نور خورشید که از لابه‌لای پرده وارد اتاق شده‌اند، نوید شروع یک روز تازه را می‌دهند. ساعت ۶ صبح است و هشدار (آلارم) گوشی هوشمندم که شب گذشته تنظیم کرده بودم، به صدا در می‌آید و آوایی را که از قبل در تراشه حافظه گوشی ذخیره شده بود، را می‌شنوم.

به سختی چشماتم را باز می‌کنم. با فشردن دکمه «snooze»، هشدار گوشی را موقتاً خاموش می‌کنم. وسوسه می‌شوم کمی دیگر بخوابم. چشماتم ناخودآگاه بسته می‌شوند، اما دل‌پهرام بلبت دیرنرسیدن به مدرسه نمی‌گذارد که به خواب بروم. دل‌کندن از رخت‌خواب گرم و نرم هم عجیب سخت است.

هم‌زمان فکر می‌کنم چقدر خوب شده است که با پیشرفت فنلوری، ساعت‌های زنگ‌دار قدیمی جایشان را به هشدارهای هوشمند داده‌اند. ساعت‌های زنگ‌دار قدیمی فترهایی داشتند که وقتی عقربه‌های ساعت به ساعت تنظیم شده می‌رسیدند، اهرمی حرکت می‌کرد و فتر فشرده شده‌ای را آزاد می‌ساخت. این فتر یک ضربه‌زن را میان دو پوسته فلزی به نوسان در می‌آورد و صدای گوش‌خراشی تولید می‌کرد. اما حالا در هشدار گوشی هوشمندم، از بلور «پیژوالکتریک» استفاده شده است.

در ساعت‌های زنگ‌دار قدیمی، منشأ نیروی

جسمها به سمت چشم ما منعکس شود و مغز ما آن را رمزگشایی کند، پس ما چیزی را نمی‌بینیم.

اگر دقیق‌تر بگویم، جسمهایی که ما می‌بینیم به دو دسته منیر و غیرمنیر تقسیم می‌شوند. جسمهای منیر خود منبع تولید نور هستند و جسمهای غیرمنیر نور تابیده‌شده به خود را به چشم ما لعکاس می‌دهند تا آن‌ها را ببینیم. بدون نور جسمهای منیر، هیچ جسم غیرمنیری قابل رؤیت نیست. پس یکی از شرطهای اصلی اینکه بتوانیم پیرامونمان را ببینیم، این است که به جسمها نور بتابد و نور به سمت چشم ما بازتابش شود. در هر بازتابش، زاویه تابش (زاویه بین شعاع نوری که به جسم می‌تابد و خط عمود) با زاویه بازتابش (زاویه بین شعاع نوری که از روی جسم برمی‌گردد و خط عمود) برابر است. در بازتابش منظم که باعث دیدن ما می‌شود، تمام زاویههای تابش و بازتابش با هم برابرند.

از رخت‌خواب بلند می‌شوم و روی پاهایم می‌ایستم. به سمت در اتاق می‌روم و با فشار کمی روی دستگیره در و چرخاندن آن به سمت پایین، در را باز می‌کنم. به این فکر می‌کنم که در اتاق لهرمی است که بین تکیه‌گاه (لولا) و محل اعمال نیرو (دستگیره) قرار می‌گیرد. هرچه فاصله بین نیروی مقاوم و تکیه‌گاه کمتر باشد، نیروی کمتری برای حرکت دادن جسم (در اتاق) مصرف می‌شود. لهرمها انجام کار را با افزایش نیروی محرک و تغییر جهت این نیرو آسان‌تر می‌کنند. البته که اجزای لهرم همواره با یک ترکیب ثابت و مشخص قرار ندارند و اجزای آن در تعادل‌های متفاوت روی لهرم قرار می‌گیرند. دست و صورت‌م را می‌شویم. می‌اندیشم که حتی شیر آب هم یک لهرم است.

به سمت آشپزخانه می‌روم و کلید برق را با انگشتم می‌زنم. لامپ در کسری از ثانیه روشن می‌شود. فکر می‌کنم در نیروگاههای برق، پیچهای سیمی میان قطبهای آهن ربلهای بزرگ چرخنده می‌شوند و با بهره‌گیری از خاصیت الکترومغناطیس و چرخیدن پیچها

میان قطبهای یک آهن‌ربا، ولتاژ موجود در کلید و پریز برق را تولید می‌کنند. ولتاژ تولیدشده توسط نیروگاه به نرمی از مقدار مثبت به منفی و دوباره برعکس تغییر می‌کند و موجی را تشکیل می‌دهد. این فرایند طبیعی نحوه تولید الکتریسیته است. (به همین دلیل برق مصرفی ما AC یا جریان متناوب است، چون دائماً از مقدار مثبت به منفی می‌رود و به صورت موجی عمل می‌کند).

یاد «قانون فارادی» در فیزیک می‌افتم که می‌گوید چگونه یک میدان مغناطیسی متغیر، ولتاژ و جریان برق تولید می‌کند. با چرخش پیچه، مقدار میدان مغناطیسی گذرکننده از درون منطقه دایره‌ای شکل پیچه تغییر می‌کند و ولتاژی به وجود می‌آید که باعث ایجاد جریان در پیچه می‌شود. حال زمانی که سطح پیچه به سمت آهن‌ربا قرار دارد، بیشتر میدان مغناطیسی از درون آن عبور می‌کند. اما با چرخش ۹۰ درجه پیچه، میدان زیادی از سطح پیچه عبور نمی‌کند. در نهایت چرخش پیچه با سرعت یکنواخت ولتاژی متغیر را که به نرمی تغییر می‌کند، نتیجه می‌دهد. سپس برای انتقال توان الکتریکی تا مکانهای مصرفی باید از ولتاژهای بالا و جریانهای کم استفاده کنند تا اتلاف توان در خطهای انتقال کاهش یابد. در نتیجه از مبدل‌های کاهشنده و افزایشنده

استفاده می‌شود.

این جریان الکتریکی شامل تعداد بی‌شماری الکترون‌های آزاد است. وقتی من کلید برق را می‌زنم، بخشی از آن الکترون‌های آزاد از مولد انرژی می‌گیرند و این انرژی سریعاً به الکترون‌های دیگر انتقال می‌یابد و خیلی سریع لامپ روشن می‌شود.

سیم کتری برقی و «نان برشته‌کن» (توستر) را به پریزهای آشپزخانه می‌زنم تا صبحانه را آماده کنم.

در کتری برقی دماسنج نواری دوفلزه‌ای به نام «ترموستات» وجود دارد که با افزایش یا کاهش دما خم می‌شود. این خم‌شدگی طوری است که هنگام گرم‌شدن، تیغه دارای ضریب انبساط بیشتر، کمان خارجی و تیغه دیگر، کمان داخلی را تشکیل می‌دهد. ترموستات کلیدی الکتریکی است که در آن قطع و وصل جریان با استفاده از حسگرهای گرمایی انجام می‌شود. این حسگرها غالباً نوارهای دو فلزه هستند.

عبور جریان الکتریکی از کتری برقی باعث



گرم شدن نوار دوفلزه می شود. وقتی دمای نوار به حد معینی برسد، بر اثر خم شدن آن، جریان قطع و کتری برقی خاموش می شود. با خاموش شدن کتری، دمای تیغه کاهش می یابد و نوار دوباره به وضعیت قبلی خود برمی گردد. به این ترتیب وقتی که نوار سرد می شود، جریان دوباره وصل و کتری برقی روشن می شود. تمام این مرحلهها در کمتر از پنج دقیقه انجام می شوند و آب جوش برای دم کردن یک چای داغ آماده می شود. سراغ نان می روم. نان را دو تکه می کنم و در نان برشته کن می گذارم و اهرم دستگاه را پایین می کشم. در واقع با حرکت دادن اهرم، مداری را می بندم که اجازه عبور جریان برق را از سیم های مجاور نان می دهد. در کمتر از یک دقیقه، سیم ها داغ می شوند و نان نیز کم کم گرم می شود. اما برای گرم شدن نان اول باید انرژی الکتریکی به انرژی گرمایی تبدیل شود که توام با قوانین ترمودینامیک، مکانیک کوانتوم و الکترومغناطیس است. قانون اول ترمودینامیک می گوید: در همه سامانه های بسته، مقدار «کار کل» و «گرما»

همواره ثابت است. زمانی که مدار بسته می شود، مقاومت الکتریکی سیم ها باعث تبدیل انرژی الکتریکی به گرمایی می شود. سیم های فلزی که رسانه های خوب لکتريسيته هستند، بی نهایت الکترون آزاد دارند. آرایش و برهم کنش های دقیق آنها در جملدات تابع قوانین مکانیک کوانتوم است که رسانا یا عایق بودن را مشخص می کند.

سیم های نان برشته کن از جنس آلیاژی به نام «نیکروم» هستند (یعنی ترکیب فلزهای نیکل و کروم). نیکروم رسانای خیلی خوبی نیست، ولی در حد خودش بالاخره رساناست. ترکیب این دو فلز باهم، با وجود همه عیب هایی که دارد، باعث ایجاد مقاومت الکتریکی مناسبی می شود که سازوکار اصلی نان برشته کن و گرم کردن نان را تشکیل می دهد. در واقع، مقاومت سیم موجب انتقال انرژی جنبشی به آنها می شود و آنها را مرتعش می کند. در فضای بسته نان برشته کن، گرمایش از طریق تابش از نوع فرسرخ انجام می شود.

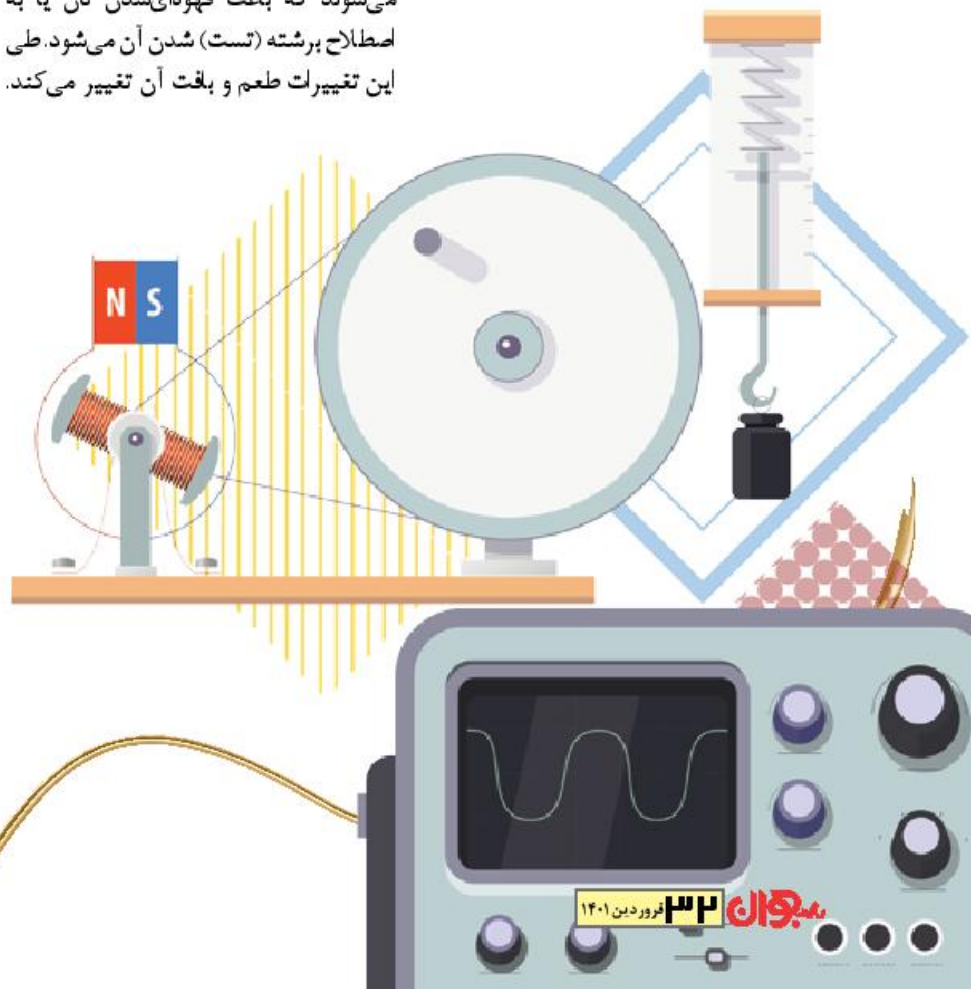
وقتی سطح نان به دمای مشخصی برسد، قندها و نشلسته های آن دچار تغییرات شیمیایی می شوند که باعث قهوه ای شدن نان یا به اصطلاح برشته (تست) شدن آن می شود. طی این تغییرات طعم و بافت آن تغییر می کند.

برای آنکه دمای زیاد و تغییرات شیمیایی نان باعث سوختن نان نشود، نان برشته کن به زمان سنج یا حسگر دما مجهز است تا به موقع مدار را باز کند.

کره را از یخچال در می آوردم. اهرم نان برشته کن بالا می آید و این یعنی نان برشته برای صرف یک صبحانه عالی آماده شده است. به لطف فناوری، دیگر برای جوش آمدن آب دقیقه های زیادی را صبر نمی کنم و همیشه هم بوی نان داغ در خانه ما به راه است. صبحانه ام را که تمام می کنم، ظرفها را در سینک ظرفشویی و کره را در یخچال می گذارم.

به عملکرد یخچال فکر می کنم که کاملاً پیرو «قانون دوم ترمودینامیک» است و به ما می گوید که با استفاده از کار معین، گرما را از منبعی با دمای پایین به منبعی با دمای بالا انتقال می دهیم. در واقع یخچال خانگی ما توسط کمپرسور کار انجام می دهد و گرما از منبع با دمای پایین را از هوا و خوراکی های درون یخچال می گیرد (QL) و به گرمای منبع با دمای بالا، یعنی هوای بیرون یخچال می دهد (QH). هر یخچال یک «ضرب عملکردی» دارد؛ یعنی ضریبی که با کمترین کار ممکن بیشترین گرما را از منبع دمای پایین بگیرد. هرچه ضریب عملکرد یخچال بیشتر باشد، استفاده به صرفه تری می توان از آن کرد. مثلاً ضریب عملکرد یخچال خانه ما ۵ است.

یخچال های خانگی متشکلند از: چگالنده؛ پیچیه های سرمایش؛ کمپرسور و شیر خفقا نشی. کمپرسور با انجام کار W، گاز را از محفظه تبخیر به چگالنده منتقل می کند و دما و فشار آن را بالا می برد. در این مرحله، گازی که دمای آن از دمای منبع «دمابالا» (اتاق) بیشتر شده است، گرمای (QH) را به این منبع می دهد و خود مایع می شود و به مخزن مایع می رود. هنگامی که این مایع پرفشار از شیر خفقا نشی



می‌گذرد، به‌شدت سرد می‌شود؛ به طوری که از منبع دما پایین (هوا، غذا و یخ) هم سردتر می‌شود و گرمای (QL) را می‌گیرد. بدین ترتیب مایع در محفظه تبخیر به بخار تبدیل می‌شود و این چرخه در یخچال‌های خانگی دائماً در حال تکرار است.

به سمت اتاقم می‌روم تا لباس بپوشم و به سرکار بروم. امروز اولین روز کاری‌ام به عنوان معلم در این مدرسه است. باید نشانی را هم پیدا کنم. پس سریع‌تر لباس می‌پوشم و به خودم عطر می‌زنم. بوی خوش عطر که به مشامم می‌رسد، یاد «پدیده پخش» یا «حرکت براونی» در فیزیک می‌افتم. ذرات عطر با مولکول‌های هوای اتاق که حرکت نامنظم و کاتوره‌ای دارند، برخورد می‌کنند و در مسیرهای متفاوت به حرکت درمی‌آیند و پدیده پخش اتفاق می‌افتد و ما می‌توانیم بو را حس کنیم.

کیفم را برمی‌دارم و در پارکینگ به سمت خودرو می‌روم. با ریموت (کلید الکتریکی) در خودرو را باز می‌کنم و داخل آن می‌نشینم. کمربند ایمنی را می‌بندم و استارت می‌زنم. خودرو روشن می‌شود. با کلید الکتریکی (ریموت) دیگری دروازه حیاط را باز می‌کنم. دروازه حسگری دارد که کلید الکتریکی مرا می‌شناسد و در را باز می‌کند.

خودروها ملشین‌هایی برای تبدیل انرژی پتانسیل به انرژی جنبشی هستند. خودروهای بنزینی (مانند خودروی من) انرژی پتانسیل را که به شکل شیمیایی در مولکول‌های بنزین ذخیره شده‌اند، به انرژی جنبشی تبدیل می‌کنند.

دوباره یادقوانین ترمودینامیک می‌افتم. موتور

خودروهای بنزینی از چند «سیلندر» تشکیل شده است که پیستون‌ها داخل سیلندرهای آن حرکت می‌کنند. این حرکت از طریق «شاتون» و «میل لنگ» به حرکت چرخشی چرخ‌ها تبدیل می‌شود و خودرو حرکت می‌کند. به این ترتیب، بخشی از انرژی حاصل از سوخت سبب حرکت می‌شود، اما بخش دیگر انرژی از طریق رادیاتور (که موتور را سرد می‌کند) و آگزوز خودرو به هوا می‌رود و در واقع خرج می‌شود.

گوشی هوشمندم را با «بلوتوث» به «هندزفری» متصل می‌کنم تا موسیقی گوش بدهم. گوشی‌های هوشمند برای پخش موسیقی باید در حافظه خود کنه‌های عددی را بخوانند، الگویی از ولتاژها تولید و به موج صوتی تبدیل کنند و برای شنیده شدن صدا باید ارتعاش‌هایی در فضا (هوا / گوش) به وجود آورند.

پس من چطور صدای شنوم؟ در هندزفری غشای ارتعاش‌کننده نزدیک گوش قرار می‌گیرد. در سالمته استرپو، غشای بلندگو در مرکز یک مخروط قرار دارد که دهانه مخروط رو به بیرون است و ارتعاش‌های غشا را تقویت می‌کند. بلندگوی گوشی هوشمند درون پوسته آن قرار دارد. در نتیجه کیفیت و حجم صدای موسیقی پخش شده از آن تا حدودی پایین است.

هوا نیمه‌ابری با آفتابی کم‌رمق است. یک‌دفعه رعد و برق شدیدی می‌زند و باران شروع به باریدن می‌کند. می‌اندیشم پدیده رعد و برق به آسانی با قوانین الکتریسته در فیزیک بررسی می‌شود. وقتی آسمان پوشیده از لبر است، ابرها به علت مالش با هوا یا لقای الکتریکی باردار می‌شوند. در اثر این فرایند، ابرها دارای بار مثبت یا منفی خواهند شد. در این حالت قسمت پایین ابر دارای بار منفی است و قسمت بالای آن بار مثبت دارد. اگر دو ابر چنان به هم نزدیک شوند که قسمت‌های دارای بار ناممکن نزدیک هم قرار گیرند، به دلیل اختلاف پتانسیل خیلی بالا، امکان تخلیه الکتریکی بین دو ابر وجود دارد. این تخلیه در «شارش ناگهانی بارهای الکتریکی» با تولید صدا و مقدار کمی گرما همراه است. نرم‌افزار «سالمته موقعیت‌یاب جهانی» (جی‌پی‌اس) گوشی‌ام را روشن می‌کنم و در «گوگل مپ» نشانی مدرسه را تایپ می‌کنم. هنوز وقت دارم و دیر نشده است. باران بی‌امان می‌بارد.

به راستی این قوانین فیزیکی را چه کسی در این جهان قرار داده است؟





جدول محاسبه‌های سرانگشتی

۱. افقی منهای سی و یک
۲. پنج برابر ۲۰ عمودی
۳. ۱۸ افقی به علاوه شانزده
۴. تعداد ماه‌های دو سال
۵. ۱۵ عمودی ضرب در دو
۶. ۳ عمودی ضرب در پنج
۸. تعداد دقیقه‌ها در سه ساعت
۱۳. تعداد ماه‌های سه سال
۱۴. ۲۴ عمودی منهای یک
۱۵. تعداد دقیقه‌ها در دو روز
۱۶. به هم ریخته ارقام ۹۶۶
۱۷. ۲۱ افقی به علاوه هشتاد و سه
۱۹. شش برابر ۴ عمودی
۲۰. یک مجذور کامل
۲۲. ۲۴ عمودی ضرب در دو
۲۴. ۱۳ عمودی منهای ده

۱. ۱۶ افقی ضرب در نه
۴. ۱۳ عمودی ضرب در هفت
۷. ۵ عمودی منهای ۳۳۹
۹. ۲۶ افقی منهای ۱۷۳
۱۰. ۱۴ افقی به علاوه بیست و پنج
۱۱. تعداد دوجین در هفت قرص
۱۲. تعداد ماه‌های پنج سال
۱۳. ۱۴ عمودی به علاوه پنج
۱۴. ۱۲ افقی منهای چهل
۱۵. ۱۳ افقی منهای چهار
۱۶. ۱۱ افقی منهای نوزده
۱۷. ۲۴ عمودی ضرب در سه
۱۸. یک مجذور کامل بزرگ‌تر از ۲۰
۱۹. ۱۰ افقی منهای سی و چهار
۲۱. ۱۶ عمودی به علاوه شانزده
۲۳. ۵ عمودی به علاوه ۳۴۸۶
۲۵. ۲ عمودی منهای چهل و سه
۲۶. ۲۵ افقی منهای ۱۵۳

۱	۲	۳		۴	۵	۶	
۷			۸		۹		
۱۰			۱۱			۱۲	
		۱۳			۱۴		
	۱۵				۱۶		
۱۷			۱۸			۱۹	۲۰
۲۱		۲۲		۲۳	۲۴		
۲۵					۲۶		

۴	۸	۴		۳		۲	۸	۴
۴		۱	۱	۰		۱		۲
۱	۷	۲		۸		۵	۸	۴
				۵	۷	۱		۲
۵	۳	۲	۴		۴	۹	۴	۴
	۶		۱	۹	۶			
۷	۱	۱		۸		۳	۶	۹
۶		۲		۸	۲	۴		۰
۷	۲	۲		۸		۳	۲	۷

حل جدول شماره قبل

معماهای منطقی (پلیسی)

در یک سفر اکتشافی به اعماق جنگل، پنج ماجراجو، از جانوران مورد علاقه خود عکس‌هایی گرفتند. هر عکس از یک جانور متفاوت بود. سرنخ‌های زیر را بخوانید، اما توجه داشته باشید که برای حل کردن این معما سرنخ‌ها کفنی نیستند! پس سرنخ چهارم را شما طوری تعیین کنید که تشخیص نهایی ممکن باشد.

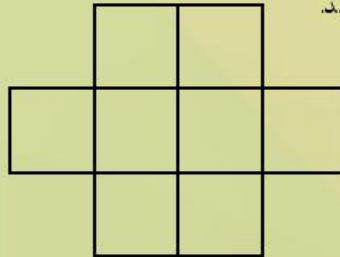
سرنخ‌ها

۱. البرز و مهدیار از مار یا پرندۀ خوششان نمی‌آید.
۲. محمدامین از فیل و مار متنفر است و نمی‌تواند بفهمد چرا عرفان و حسین از این جانوران خوششان می‌آید.
۳. البرز برای عکس گرفتن از گورخر، از فیلم سیله و سفید استفاده کرد.
۴. ... ۱۹

معماها و مسئله‌های جالب ریاضی

معماها و مسئله‌های جالب ریاضی

۱. هر یک از شماره‌های ۱ تا ۸ را در خانه‌های جدول زیر طوری کنار هم قرار دهید که در هیچ‌کدام از خانه‌های افقی و عمودی و اریب دو عدد متوالی مجاور هم واقع نشوند.



۲. با توجه به رابطه موجود بین عددها، به جای علامت؟؟ عدد مناسب قرار دهید.



روش‌های محاسبه‌های ذهنی
ضرب در عددهای دو رقمی که با عدد ۵ آغاز می‌شوند: برای این کار به مثال‌های زیر توجه کنید:

$$1) 36 \times 52 = 36(50 + 2) = \frac{3600}{2} + (36 \times 2) = 1800 + 72 = 1872$$

$$2) 287 \times 56 = 287(50 + 6) = \frac{28700}{2} + (287 \times 6) = 14350 + 1722 = 16072$$

پاسخ معماها و مسئله‌های جالب ریاضی شماره قبل

۱. رقم‌های به‌کار رفته به‌صورت زیر است:
تا: یک رقمی
تا: ۱۸۰ دو رقمی
تا: ۲۷۰۰ سه رقمی

بدین ترتیب مجموع رقم‌های به‌کار رفته برای شماره‌گذاری کتاب از ۱ تا ۹۹۹ برابر ۲۸۸۹ می‌شود و از آن به بعد، تعداد رقم‌ها ۲۸۸۹-۳۰۰۰، یعنی ۱۱۱ است که تعداد عددهای چهاررقمی است. ۱۱۱ به چهار بخش پذیر نیست، پس آن را ۱۱۲ می‌گیریم و به ۴ تقسیم می‌کنیم تا حاصل ۲۸ شود. آن را با ۹۹۹ جمع می‌کنیم تا عدد ۱۰۲۷ بدست آید.
۲. رقم مورد نظر ۲ است.

پاسخ معماهای منطقی (پلیسی) شماره قبل

- مرضیه - آگهی تجاری - ساعت ۷
- ملیکا - اخبار - ساعت ۵
- عطیه - فیلم - ساعت ۹
- معصومه - کارتون - ساعت ۴

لستان یزد، علاوه بر فرهنگ بسیار غنی، شاعران جوان بسیار خوبی دارد. شاعرانی که هر کدام به پشتوانهٔ تمرین و مطالعه می‌کوشند در مسیر سرودن پیش بروند و آثاری ارزشمند خلق کنند. پس این بار، به صورت مجازی مهمان شاعران خوب یزد در کانون شدیم؛ یزد شهر شعر و بادگیر ...

قصهٔ نو

در کنار رودم و من می‌سرایم درد را
 یاز هم می‌گویم از تو، قصهٔ یک مرد را
 آسمان از ایرهای لایلی پر شده
 قصه‌ای تو می‌توازد روزهای سرد را
 می‌نویسم از تو و از ماجرای کودکی
 تا یشویم موج غم‌ها و غبار و گرد را
 پس که گفتم از تو و از درد و رنج زندگی
 خسته‌ام این روزهای تلخ زوج و فرد را
 می‌روم دیگر تباشم در میان این هوا
 آسمان منطق ندارد تا من دلسرد را
 در میان کوچه‌های آشتی یلور کند
 پس کن ای لیری که یا خود می‌کشی صد درد را
 منصوره فلاح

مریم اسدی (۱۷ ساله): من به این نکته توجه کردم که حرف «ر» در ردیف و قافیه تکرار می‌شود و همین انتخاب خوب باعث شده است شعر آهنگ دلنشین‌تری داشته باشد. البته در خود بیت‌ها هم آهنگ روان و بسیار جالب‌تاده است. خواننده وقتی به خودش می‌آید می‌بیند که همهٔ شعر را خوانده و به انتها رسیده است.

رادین منوچهری (۱۶ ساله): به نظر من شعر یک حس را منتقل می‌کند و این حس عالی منتقل شده است. اما ارتباط بین دو مصرع در هر بیت چندان قوی نیست و به همین خاطر هر مصرع توی یک حال و هواست. آن طوری که انتظار می‌رود این شعر منسجم و یکپارچه از آب درتیماده است.

کبریا بلجایی: منصوره عزیز غزلی سروده که به لحاظ قالب مشکلی ندارد و یک غزل کامل محسوب می‌شود. تسلط او بر وزن شعر قابل تحسین است. اما خوب است عناصر اصلی شعر را در اثر این شاعر جوان بررسی کنیم. پیش از هر چیز می‌خواهم دربارهٔ رنگ احساس و عاطفه در شعر منصوره صحبت کنم. این غزل به لحاظ عاطفی بیشتر روایتگر حزن و تئوده است. غم احساسی است که در فضای شعر جریان دارد و به صورت یکدست تا انتها به مخاطب

منتقل می‌شود. اما منصوره از چه راهکارها و روش‌هایی برای انتقال این احساس استفاده کرده است؟
 یکی از این راه‌ها استفاده از کلمه‌هایی است که بار عاطفی خاص و ویژه دارند. در این شعر از این کلمه‌ها بسیار دیده می‌شود: «درد، سرد، غم، غبار و گرد، تلخ، دلسرد و ...»

راه دیگر انتقال احساس، ساخت ترکیب‌ها و البته چینش واژگان است. «موج غم، روزهای لایلی، رنج زندگی و ...» تعدد از این ترکیب‌ها هستند. مثلاً مصراع پایانی شعر را یکبار دیگر بخوانید: «پس کن ای لیری که یا خود می‌کشی صد درد را.» در این سطر به خوبی می‌توان دید که شاعر کلمه‌ها را به شکلی کنار هم چیده است که از همراهی آن‌ها یا هم معنی آندوه به مخاطب منتقل شود.

پس تا اینجا می‌شود گفت منصوره تلاش کرده است با استفاده از ظرفیت‌های زبان، احساس را به مخاطبش منتقل کند. اما احساس و عاطفه از طریق‌های دیگری هم می‌تواند روی مخاطب تأثیر بگذارد. اگر احساس یا تخیل همراه شود می‌تواند تصویرهای تأثیرگذار خلق کند. اما در این اثر این اتفاق خیلی پررنگ نیست و جرقه‌ای که در ابتدای شعر دیده می‌شود، به سرعت رها می‌شود. «در کنار رودم و من می‌سرایم درد را.» مخاطب تصور می‌کند قرار است یا تصویری روبه‌رو شود. اما تخیل در این شعر، مثل جرقه‌های کوچک، خاموش می‌شود.

در بیت بعدی باز جرقهٔ تصویر دیگری زده می‌شود: «آسمان از ایرهای لایلی پر شده.» این مصراع بسیار تازه و الهام‌بخش است و ای کاش شاعر با ایرهای لایلی بیشتر ادامه می‌داد و جزئیات بیشتری به تصویرش اضافه می‌کرد. این اتفاق تا دو بیت پایانی نمی‌افتد و یاز مادر دو بیت آخر رگه‌هایی از آن را می‌بینیم.

یک نکتهٔ مهم وجود دارد: اگر ما احساس را

فقط بیان کنیم ممکن است تأثیرگذار باشد، اما اگر آن را نشان بدهیم حتماً تأثیرگذار خواهد بود؛ طوری که شاید تا مدت‌ها در ذهن مخاطب بماند.

نوی آشنا

پنجره باز
 و رادیوی روشن مانده
 در حال پخش اخبار تاشنویان
 روزنامهٔ تاریخ گذشته بر کف زمین
 نظاره‌گر پنکهٔ سقف
 که مدت‌هاست بازتئسته شده
 صدای وزوز مگس‌ها
 توأم با صدای خش‌خش گرامافون
 نیمه‌سوخته
 و پیرمرد
 پیرمرد یا گوش‌هایی دوخته به در
 منتظر شنیدن صدای تق تق
 اما دیگر این گوش‌های مرده
 نمی‌پذیرد هیچ نوایی را
 یلسمن عزیز، ۱۶ساله

منا خلیلی (۱۷ ساله): به نظر من دوست ما می‌تواند روی ایجاز اثرش بیشتر کار کند. مثلاً در عبارت «رادیوی روشن مانده»، به راحتی می‌شود «مانده» را از آن حذف کرد. همچنین اخبار تاشنویان نمی‌تواند از رادیو پخش شود و این منطبق شاعرانه را دچار مشکل کرده است. بهتر بود برای اخبار پسوند بهتری استفاده می‌شد. در سطرهای دیگر هم امکان رعایت بیشتر ایجاز هست. رادین منوچهری (۱۶ ساله): علاوه بر ایجاز، خوب است خاتم عزیز روی انتخاب واژگان هم دقت بیشتری کنند. مثلاً به جای «نظاره‌گر پنکه سققی» شاید «خیره به پنکه سققی» گویند یا «منتظر شنیدن صدای تق تق» ساختار زبانی را از یکدستی درمی‌آورد. پس به نظر من کار کردن روی زبان در دو بخش لازم می‌شود: چه در میحت

ایجاز و چه در انتخاب کلمه‌ها.

مریم اسدی (۱۷ ساله): به نظرم شاعر یا آوردن تشابه‌هایی غم‌انگیز دارد به ما نشان می‌دهد که پیرمرد از دنیا رفته است. پس لازم نیست که در شعر بگوید: «اما دیگر این گوش‌های مرده». این توضیح اضافه است و می‌تواند یک جورهایی حشو باشد.

کبریا بلبایی: چه نظرات خوبی دوستان من! بعد از صحبت‌های شما باید بگویم گاهی یک لحظه کوتاه آن قدر مهم و تأثیرگذار می‌شود که مدت‌های طولانی ذهن انسان را با خودش درگیر می‌کند. در دنیا مفهوم‌هایی وجود دارند که در یک کلمه خلاصه می‌شوند، اما برای درکشان شعرها، داستان‌ها و مقاله‌های علمی زیادی نوشته شده‌اند. «مرگ» یکی از این مفهوم‌هاست که همیشه برای شاعران و نویسندگان موضوع نوشتن بوده و هست. گاهی شاعر در ستایش مرگ شعر سروده و گاه در تکی آن. گاهی هم شاعر فقط به ارائه تصویر یا روایت بسنده کرده و نگاه بی‌طرفانه داشته است تا مخاطب خودش به نتیجه برسد. اثر یاسمن عزیززی در ظاهر به این جهت‌گیری نزدیک‌تر است. یعنی شاعر مثل کسی که دوربین فیلم‌برداری توی دست دارد، از فضا تصویرهایی ارائه می‌کند که در ظاهر فقط روایتگر ماجرا هستند. اما کنار هم گذاشتن این تصویرهای به‌ظاهر واقعی، خواننده را به دریغ خاصی می‌رساند. در حقیقت وقتی همه تصویرها را کنار هم قرار می‌دهیم، تا حدی احساس ترس و نگرانی را دریغ می‌کنیم. ندوه، سکوت و سکون چیزی است که در این اثر از مرگ به ذهن مخاطب منتقل می‌شود. البته با توجه به اینکه در انتقال این احساس‌ها عمدی وجود داشته، باید گفت شاعر جوان ما در سرودن شعرش موفق عمل کرده است و بدون حاشیه رفتن، توضیح‌دادن، تفسیر کردن و مستقیم‌گویی، موفق شده است تصویر ارائه کند. تصویرهای او بقدری گویا هستند که ما را به اندیشه و نگاه او می‌رسانند.

مکتب‌خانه عشق و صفا

آن یکی ویروس منحوس سرج می‌نشیند بر ریه سخت و لزج یا به هر جایی که او را خله شد خانه از کردار او دیوانه شد سخت و محکم می‌برد راه نفس جان انسان از یلایش در قفس تا شوی ایمن ز شر این عدو ملسک بر صورت زن و دستت یشو ما در این اوضاع درگیریم و یس صبر و آرامش یود فریادرس بین ما و مدرسه او شد حصار در حصار خله ما را این شعار: خانها همچون مدارس جملگی جای درس و رشد و هم یلندگی خانه، مکتب‌خانه عشق و صفا جای نومیدی نیلشد بین ما هم‌کلاسی‌های خود را یار یاش در قیال شایعات هوشیار باش گر خوری جمله غذاهای مفید تو ز هر یادی نلرزی همچو بید یا دعا خود را از این غم وا رهان یا توکل بر خدای مهربان

مهراوه زارع بیدکی

مریم اسدی (۱۷ ساله): نیمه اول شعر خیلی طنزآمیزتر است. اما شعر در نیمه دوم تا حد زیادی جدی می‌شود. چون تخیل شعر هم خیلی قوی نیست، نوشته به نظم تبدیل می‌شود و از شعر فاصله می‌گیرد. به نظرم مهم‌ترین مشکل شعر دو تکه بودنش است.

رادین منوچهری (۱۶ ساله): من با اینکه شعر طنز سروده شود خیلی موفقم، ولی ترجیح می‌دهم شعرها به زبان امروز مردم نزدیک یلشد تا بتوانم یا آن‌ها ارتباط بگیرم. شعرهایی که زبان قدیمی دارند، همان لول کار از خواننده فاصله می‌گیرند.

ملنا خلیلی (۱۷ ساله): به نظر من شعر طنز نوشتن، آن هم شعر موزون یا قالب متنوی، خودش کاری عالی و سخت است؛ به‌خصوص که محاوره‌ای هم نیلشد. به خاطر همین من فقط به مهرانه عزیز خداقوت می‌گویم و امیدوارم که باز هم از این شعرهای خوب بگوید.

کبریا بلبایی: طنز و طنزنویسی کارکردهای متفاوتی دارد. این کارکردها به‌قدری زیاد و مهم هستند که نظر نویسندگان و شاعران را به خودش جلب می‌کنند و آن‌ها و امی دارند اگر استعداد دارند، سراغ این گونه‌ای می‌روند. البته قطعاً طنزنویسی سختی‌های خودش را دارد و کار ساده‌ای نیست. شاعر طنزپرداز، علاوه بر عناصر شعری، باید یا شگردهای طنزنویسی هم آشنا باشد. مهرانه عزیز در این مسیر قدم برداشته و شعری سروده که تقریباً به لحاظ قالب مشکلی ندارد. در سه بیت ابتدای شعر، شاعر تلاش کرده است، یا استفاده از «سنت تشخیص»، پای تخیل را به اثرش باز کند و این نکته مثبتی است. اما از بیت سوم به بعد ردی از تخیل در شعر نیست. اگر هم یلشد این رد بسیار کم‌رنگ است و در حد استفاده از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحها.

از شگردهای اصلی طنز، مثل اغراق و تضاد هم کمتر استفاده شده و شاعر به ارائه نصیحت‌های پنداشتی اکتفا کرده است؛ نصیحت‌هایی که بیشتر رک و مستقیم بیان می‌شوند. همین موضوع باعث می‌شود شعر از جذابیت کمتری برخوردار یلشد. در حالی که حتماً مهرانه‌جان می‌داند که شعر باید با ظرافت و زیرکی حرفش را غیرمستقیم به مخاطب لقا کند. هنرمندانه بگوید و اجازه بدهد مخاطب خودش به درک و تحلیل برسد.

زبانی که شاعر برای اثرش انتخاب کرده نسبتاً کهنه است و می‌تواند شرایط را برای ایجاد تضادهای زبانی فراهم کند و طنز بسازد. اما از این ظرفیت استفاده نشده است. آوردن کلمه‌های امروزی در یافتن زبان کهن یا برعکس، یکی از شگردهای زبانی طنزنویسی است که در این اثر می‌شد به‌خوبی از آن استفاده کرد. شاعر می‌توانست با زبان بازی کند و شرایط همه‌گیری کرونا را در دوره‌های کهن تخیل کند. درباره مردم آن دوران حرف بزنند و در آن شرایط موقعیت‌های طنزی بسازد.

به هر حال وادی طنز وادی خاص و دشواری است و اینکه مهرانه عزیز دارد فعالیت در این وادی را تجربه می‌کند، جای خوش‌حالی دارد.

کبریا بلبایی

نا



لیلا اسکویی

علی نورپور

دلشوره قصد کرده بود همان‌جا دخلش را بیاورد؛ داخل پیاده‌رو، غروب جمعه. منتظر یک ۲۰۶ نقره‌ای بود، زیر یرقی که رفته‌رفته دلشت روی زمین می‌نشست. مهم نبود، اگر سنگ هم می‌بارید فقط می‌خواست این پنج تا ترول صد تومانی حرام را پس بدهد و تمام.

ننه‌آقا برای یار دهم لبهای نازکش را به هم فشار داد و کج‌کج جلال را نگاه کرد. فکر می‌کرد که نغدترین نگاه عمرش را نثار نوه عزیزش می‌کند که از عصر یکریز در حال حرف‌زدن بود و به خیال خودش دلشت ننه‌آقا را راضی می‌کرد که برود سر کار.

ننه‌آقا من دیگه مرد شدم! من دوس ندارم هی بیافی و هی بیافی و فرداش یا تن لسمال آقا ببینم یا شازده‌اش! آخه عزیز من! فکر می‌کنی نمی‌فهمم وقت و بی وقت زنش می‌یاد اینجا که چی؟ مهمون دارم، دست تنهام، که چی؟ بیا کوفته بپزا که چی؟

آمد نفسی بگیرد که حرف در دهانش ملسید. علقیت صیر ننه‌آقا سر آمد:

مگه چیکار می‌کنم که زورت لومدا کار می‌کنم پولش رو می‌گیرم. مگه دزدی می‌کنم که سرافکنده می‌شی! والا لسمال آقا و زنش از گل نازکتر بهم نمی‌گن. لئده که تو خون من پیرزن رو توشیشه می‌کنی، هیشکی نکرده.

آن شب سیب‌زمینی‌های آب پز همان‌جا روی اجاق سرد شدند. جلال سرش را زیر پتو کرد و کوشید گریه کند، اما شله‌هایش نلرزد. ننه‌آقا هم تا صبح تکیه داد به دیوار و کف دست پینه‌بسته‌اش را گذاشت روی کلسه سرش و آه کشید و لشکهایش چکید روی چروکهای صورتش.

از دار دنیا یک پسر دلشت که هفده سال پیش از دست داد. جمال‌آقا از دخلش نمی‌افتاد. جمال‌آقا هم مشتی - پدرش - رانیدید. یا همین لسمال آقا یار می‌پرند این شهر و آن شهر. رفتی کار می‌کردند اما روی کاغذ، لسمال آقا اوستا بود و جمال شاگرد راننده. عروس که آورد زود هم نوهدار شد. جلال پنج ملهش بود که یک عصر تلیستنی دیگر نه پدر دلشت و نه مدر. جلال دست ننه‌آقا بود که یک رنده از خدایی خیر شد قاتل جونش و ننه‌آقا را برای همیشه عزادار کرد. این حرفها چه فایده‌ای دلشت؟

هفده سال از آن عصر نکیت تایستانی می‌گشت و هفده سال لسمال آقا برای ننه‌آقا پسری می‌کرد. اما این روزها جلال حرفهای تازه‌ای می‌زد. لسمال آقا و زنش که برای احترام به ننه‌آقا هر یار سفارش یافتنی به او می‌دادند، یا از او می‌خواستند هنر آشپزی‌اش را به آن‌ها بیفروشد، شده بودند جن و جلال یسم‌الله.

لگار جلال دلشت یزرگ می‌شد و دیگر آن پسرک پنج مله نبود. هر یار که یفتنی‌های ننه‌آقا را تن هم‌کلاسی‌هایش می‌دید، دیگر ذوق نمی‌کرد. آش رشته‌های یوفه یدمزترین غذای یوفه مدرسه بودند و مانتوهای رنگارنگ تن زن لسمال آقا مثل تیری به چشمش فرو می‌رفت.

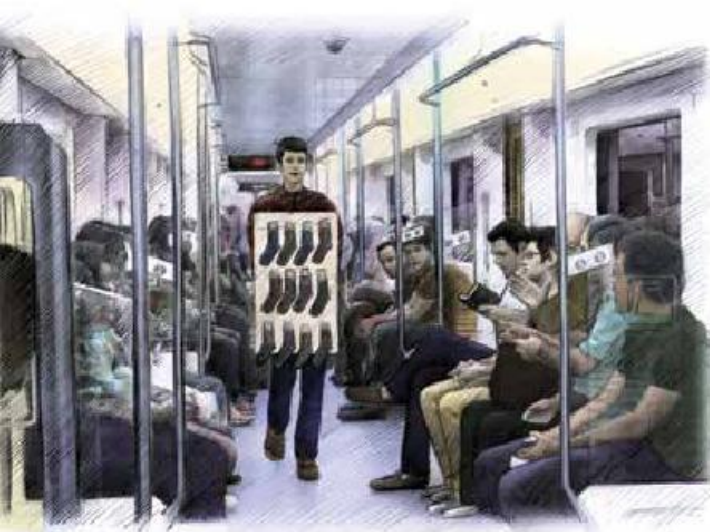
جلال دیگر یزرگ شده بود و حرفهای ننه‌آقا برایش بی‌معنی بود. دیگر کونوردی جمعه صبح که به لطف لسمال آقا ترتیب داده می‌شد، لطفی ندلشت و احساس سنگینی نگاه پسرش - ارشیا - اعصایش را خورد می‌کرد. حق می‌داد به او. حتماً علم پدر و پسری علم شیرینی بود، البته یدون مزاحم.

همه این‌ها جمع شده بودند؛ ذره‌ذره. حالا یک کوه بود روی قلب جلال که کم‌کم سیل تنکش دلشت خودنمایی می‌کرد و ننه‌آقا هیچ‌کدام را نمی‌فهمید و یکسره حرف خودش را می‌زد که: «کار می‌کنم و پولش رو می‌گیرم. هیچ کاری عار نیس، عار تنیلی و تن پروریه.»

جلال شنیده بود می‌تواند در بازار تهران همه چیز را زیر قیمت بخرد و یک چیزی رویش یکشد و بدهد دست خلق الله. آخرش هم چیزی ته جیبش می‌مُند. دو سه روزی به بهانه فوتیال این مغازه و آن مغازه کرد. سه چهار بسته جوراب زلفه خرید و حالا محل فروشش مانده بود. می‌خواست جایی یسطا کند که کسی نشنلشدش. این سر شهر یا آن سر شهر؟

سوار مترو که شد، کم‌کم صدای «هزاره، ترش ترش، راضی نبودی من اینجام!» پیچید توی گوشش. دست‌هایش عرق کرده بودند.





نفسش را حبس کرد و با صدای لرزان گفت: «جوراب دارم، جوراب‌چورا» چون احساس می‌کرد همه دارند ننگلش می‌کنند. روز اول هر طوری بود گذشت. فردایش انگار راحت‌تر شده بود. سر راه یک کیلو سیب قرمز خرید؛ از آن‌هایی که ننه‌آقا برق می‌انداخت و می‌گذشت تاج میوه‌ها. ننه‌آقا زل زده بود پهبش.

- پول سیب قرمز رو از کجا آورده؟ هر روز هر روز فوتیال، اونم بدون خاک و خل! دو سه روز دیگر هم گذشت. دیگر صدایش نمی‌آورد. سرش را بالا می‌گرفت و فریاد می‌زد: «جووووور! ایا!» این یار مردانه آورده بود. یا کسی کل نداخته بود که چه‌چپ ننگلش می‌کرد و صدایش خروسکی و گوش‌هایش سرخ شده بودند. رگ یادکرده گزندش داشت می‌ترکید، اما دستم‌دار نبود.

همین که سرش را چرخاند، پسرک یازی را برد و دیگر صدای جلال که می‌داد، نفس‌هایش هم قطع شدند. ارشیا و چند تا از همان‌هایی که هنوز پلبیورهای ننه‌آقا تنشان یود زل زده بودند پهبش و ننگلش می‌کردند. واگن که ایستاد، خودش را پرت کرد بیرون که دست مردانه‌ای چنگ زد به یقه‌اش و با صدای دورگه‌ای فریاد زد: «کجا؟ دیر اومدی می‌خوای زود یری پسر!»

آن شب لیل‌هایش هم خاکی بودند هم پاره. سر و صورتش هم زخمی. یک عالمه سؤال هم توسر ننه‌آقا.

- این فوتیال یود یا میدان جنگ؟

تمام تنش خرد و خاکشیر بود، اما ته ته دلش خوش‌حال بود که مدرسه رفتنی در کار نیست. بهترین بهلنه بود. ننه‌آقا یرایش سوپ پای مرغ پخته بود یا یک قوری دم‌کرده‌های تلخ و گس که آخرش هم معلوم نشد از کدام عطاری گرفته بود. همه را بدون چون و چرا خورد تا بهلنه دست ننه‌آقا نهد که می‌خواست فردایش یا اسمال‌آقا بیاید مدرسه تا ببیند چرا کسی بالای سر این خروس‌جنگی‌های مدرسه نیست که زده‌اند طفل یتیمش را ناکار کرده‌اند.

جلال یا لآخره یا هر ضرب و زوری یود ننه‌آقا

روز حرفی نزدند.

نباید جا می‌زد. این یار جوراب بچگانه خرید. از آن گل‌گلی‌ها که توپ‌های رنگی پهبشان وصل یود و وقت راه رفتن بچه، دل می‌برد. دهانش را که یاز کرد یگوید جوراب، صدایش شکست. های‌های گریه‌اش در همه‌آدم‌ها و سوت قطار و هزاران فریاد دیگر گم شد. بر فرض هم که شنیده می‌شد، نگاه‌های یخی و مرده آدم‌ها عادت کرده یود به بی‌توجهی و رو برگرداندن و چپیدن در واگن‌های تنگ. پاشو مرده اون‌روز دیدم خرد و خاکشیرت کردن. گفتم دیگه نمی‌بای. جنم داری که الان اینجایی.

و پای اصلان خواستن به زندگی جلال یاز شد. تقریباً سی‌ساله یود و همیشه شلوار شش جیب می‌پوشید. از خودش گفت و مصیبت‌هایی که کشیده بود برای یک لقمه نان. اما حالا راهش را پیدا کرده یود و شده یود آقای خودش. کلین دویست و شش نفره‌اش پر بود از یک جمله: «خواستن توانستن است!» جلال فهمید چرا اسمش را گذاشته‌اند اصلان خواستن.

یک‌هفته‌ای از پیداشدن سروکله اصلان خواستن در زندگی‌اش می‌گذشت. این یک هفته بهترین روزهای عمرش بود. اصلان یک یسته آتیکت می‌گذشت جلوی دستش و می‌گفت یا ناخن بیفتد به جان نوشته‌های چاپی‌اش. کرونومترش را درمی‌آورد و مدام می‌گفت: «همینه، یروا خواستن توانستنه.»

جلال مسخ‌شده، فقط یا ناخن‌هایش نوشته‌ها را می‌ترشید. روزی که اصلان خواستن دکمه کرونومتر را زد و گفت: «آپاریکا سی تا تو به دیقه» و به زور پانصد هزار تومان چپاند توی

کیفش، روزی یود که ننه‌آقا را یا تاج طلای روی سرش می‌دید که چه و راست دستور می‌دهد و اسمال‌آقا و زنش دست‌به‌سینه رویه‌رویش ایستاده‌اند.

فردا روز مهمی یود. جلال قرار یود یروود محل کار مخفی‌اش را ببیند که تا به حال هیچ‌کسی را به این زودی‌ها به آنجا راه نداده بودند. یک زیرزمین تاریک و نمور که یوی ناو عرق همکاران یاعت می‌شد، اولش عق یزنی اما بعد عادت می‌کردی.

بین این از قدیم به نصر خسرو یوده به یازار امید. اگه ید بود، اگه اخ بود که می‌اومدن پلمپش می‌کردن. ما اینجا امید می‌فروشیم یا همین ناخنمون. به تاریخه که دو روز اینور دو ماه اونور توفیری نداره. این انقضا منقضا دکون شرکتاس. اونا نون خودشونو می‌خورن مام نون خودمونو. هر چندتا کپسول تر و تمیس تحویل یدی، دونه‌ای پنجاه تا کلسی.»

نمی‌دانست چطور ننگلش می‌کرد که اصلان خواستن یکهو داد زد: «چرا مثل چارپایی که به نعلیندش نیگامی‌کنه، زل زدی بهم نوزاری؟ فک کردی خواب‌نماشدم که مفت یریزم تو حلقه؟» فقط می‌دوید و فریاد می‌زد. گریه که نه، زار می‌زد. قرار نبود نان در خون مردم یزند و یخورد. یک عمر ننه‌آقا زیر و رو نیلخته بود که حالا نتیجه‌اش یشود جلال حرام‌خور.

سرش را پایین انداخت و رفت دم در خانه اسمال‌آقا. گفت که به اندازه پانصد هزار تومان یرایشان کار می‌کند. فقط این پول را لمشب به او قرض یبدهد. هر چند که فردا جمعه یود و اختیار هولنلسی گفته یود کولاک است، اما این تصمیم آغاز بهاری یود یرای او که می‌خواست مرد شود و روی پای خودش یلیستد.



محمد کاظم کاظمی

سرور ادیب در ادوار بدون ادوار اطوار



می‌بفت. به همین دلیل هم شعر این دوره را «خراسانی» گفته‌اند. بیشتر شاعران فارسی در آن زمان در همین حدود زندگی می‌کردند و موضوع شعرها هم بیشتر «دربار» بود؛ یعنی مدح و ستایش شاهان و دولتمردان. گاه‌گاهی هم شاعران طبیعت را توصیف می‌کردند و شعر عاشقانه می‌گفتند، ولی همان‌ها هم مقدمه‌هایی برای آن مدح و ستایش‌ها بود.

لبته در این دوره ما یک دسته شاعر منظمه‌سرا هم داریم. کسانی که داستان‌هایی را به شعر بیان می‌کنند و بزرگ‌ترین این‌ها فردوسی است؛ کسی که حماسه ملی ایران را می‌سراید. خلاصه شعر فارسی حدود ۲۰۰ سال در همین مسیر سپر می‌کند تا اینکه دو شاعر این بازی را به هم می‌زنند. یکی از آن‌ها ناصر خسرو قبادیانی است که شعرهایی در حکمت و اعتقادات می‌گوید و دیگری شخصی به نام مجدود بن آدم سنایی است که عرفان و اخلاق را با جدیت تمام وارد شعر می‌کند. شعر فارسی دیگر از اینجا یک عالم دیگر را تجربه می‌کند و نیایی از معنویت بر رویش گشوده می‌شود. از این نظر خیلی‌ها شعر فارسی را در کل به «شعر قبل از سنایی» و «شعر بعد از سنایی» تقسیم کرده‌اند.

فرخی سیستانی شاعر قرن چندم بود؟
«سیر لعباد الی المعاد» اثر کیست؟
آثار ناصر خسرو قبادیانی را نام ببرید.

...
برای ما تاریخ ادبیات فارسی همیشه چنین چهره‌ای دلشسته است و معمولاً ناچار بوده‌ایم اطلاعات را حفظ کنیم. بعد هم لبته فراموش کرده‌ایم. به راستی این جریان را نمی‌شود چور دیگری روایت کرد؟ شاید بشود. حالا کمی قصه شعر فارسی را گوش کنیم.

از آدم الشعرا تا مجدود بن آدم
رودکی سمرقندی را «آدم الشعرا» می‌گویند. نه به خاطر اینکه بین شعرا فقط همین شخص آدم بوده است، به این دلیل که مثل اولین انسان، یعنی حضرت آدم، ایشان هم اولین شاعر قابل توجه زبان فارسی است. لبته قبل از او هم شاعر داشته‌ایم، ولی رودکی کسی است که شعر فارسی را در حد کمال به میدان آورده و جریان شعر فارسی تا یکی دو قرن متأثر از اوست.

پایگاه شعر فارسی در آن زمان خراسان بود؛ خراسانی که از تاجیکستان شروع می‌شد و تا نزدیک تهران ادامه

نیست. بعد از جلمی هم شاعران بسیار بزرگ داریم، ولی در سبک و سیاقی دیگر.

هندوستان شعر

قرن دهم هجری رسید. خراسان بعد از حمله مغولان تقریباً ویران شده بود. عراق هم درگیر جنگها بود و شلخان صفوی که در اینجا به قدرت رسیده بودند هم چندان با شعر حال نمی‌کردند. بیشتر با علما و دانشمندان دینی محشور بودند. در عوض در هندوستان یک خاندان حکومتی بسیار ادب‌پرور، یعنی «بابریان هند» بر سر کار آمده بودند. این بود که خیلی از شاعران خراسان و عراق و مازندران و دیگر بلاد بار و بندیل را بستند و عازم هندوستان شدند.

لبته در اصفهان هم حلقه‌های ادبی کمابیش برقرار بودند. از این رو، شعر این دوره را هندی و گلهی اصفهانی گفته‌اند. شاعرانی مثل کلیم، طالب و صائب از ایرانیان و کسانی مثل بیدل و غنی کشمیری از هندیان، در این دوره شعر فارسی را به مسیر تازه‌ای بردند؛ به مسیر نازک‌خیلی، تصویرهای تازه و نکته‌یابی‌های پیچیده در شعر. از نظر

از سنایی تا خاتم‌الشعرا

از حوالی قرن چهارم تا قرن نهم هجری، زمان میدان‌داری عرفان و اخلاق و حکمت در شعر فارسی است. شعر از دربار به مدرسه و خانقاه می‌آید و کمی مردمی می‌شود. بعد از سنایی عطار این مسیر را ادامه می‌دهد. بعد از او مولانا، سعدی، حافظ و بسیار شاعران بزرگ دیگر. البته جریان داستان‌سرایی هم به وسیله نظمی در داستان‌های عاشقانه و به وسیله مولانا در داستان‌های حکمت‌آمیز ادامه می‌یابد. در این دوره، مرکزیت شعر فارسی در ناحیه‌های مرکزی ایران است. دیده‌اید که مرکز لستان مرکزی، اکنون «اراک» است؟ این «اراک» تغییرشکل یافته «عراق» است و این منطقه را عراق هم می‌گفته‌اند. از این نظر شعر این دوره را «عراقی» گفته‌اند. البته این عراق با کشور عراق فرق دارد. این عراق عجم است و آن عراق عرب.

شعر فارسی در این دوره با عرفان گره می‌خورد. عشق آن هم کمابیش عشق عرفانی می‌شود، چنان که در شعر مولانا و حافظ می‌بینیم. در مجموع این دوره دوره کمال معنویت در شعر فارسی است و بیشتر آثار جهانی کلاسیک فارسی در این دوره خلق شده است.

و بالاخره آخرین شاعری که این روش را در شعرش دنبال می‌کند، عبدالرحمان جامی است. او را خاتم‌الشعرا می‌گفتند؛ یعنی کسی که شعر فارسی با او ختم شد. البته این حرف خیلی هم دقیق

موضوع هم شعر این دوره بیشتر مفاهیم اخلاقی را بیان می‌کرد. دوره مکتب هندی دوره اوج تخیل در شعر فارسی است و حدود ۲۰۰ سال دوام می‌آورد.

بازگشت به تنظیمات گارخته

ولی شعر فارسی به خصوص در ایران، در حوالی دوره قاجار یکباره به تنظیمات کارخانه برمی‌گردد. عده‌ای از شاعران از پیچیدگی‌ها و مضمون‌های دور از دسترس مکتب هندی خسته شده‌اند و می‌گویند دوباره شعر خراسانی را زنده کنیم. آن‌ها برمی‌گردند به قصیده‌سرایی و غالباً هم در وصف شلخان قاجار. عده‌ای سعی می‌کنند مدرن باشند و به تقلید از شعر حافظ و سعدی می‌پردازند. در کل این دوره دوره تقلید است و بازگشت به قدیم. به همین دلیل آن را دوره «بازگشت ادبی» نامیده‌اند.

شاعرانی مثل وصال شیرازی، فروغی بسطامی و قائمی شیرازی از این دسته‌اند. این‌ها هم غالباً شاعران دربار قاجار هستند و در مجموع شعر قابل توجهی ارائه نمی‌کنند که از شعر دوره‌های قبل جلوتر باشد. حرف‌ها و مضمون‌ها همان حرف‌ها و مضمون‌های قدیمی است. البته زمانه هم زمانه رکود و عقب‌گرد است. این دوره ادامه می‌یابد تا آستانه مشروطیت که یکباره انقلابی در شعر فارسی به وجود می‌آید و جایی دیگر در آن دمیده می‌شود. قصه شعر مشروطیت و بعد از آن تا امروز را باید در یادداشتی دیگر بیان کنیم.

این بهارها

افسانه غیبانوند

خوابیده‌اند یکسره چشم انتظارها
خوابیده‌اند غائله‌ها و غبارها

خو کرده با نیامدن آن طبع بی‌قرار
آرام جان چه دیده‌ای از بی‌قرارها

وامانده‌ایم و راه به چایی نمی‌برد
باری که انتظار کشید از سوارها

هر برگ و هر شکوفه دروغی که روزگار
جای تو بسته است به این شاخسارها

گیرم که با حضور خود ای برگ و بار عمرا
منت گذاشتی سر بی‌برگ و بارها

گیرم که آمدی و شنیدیم «ان‌الغریب»
کو عاشقی که سر بسپارد به دارها

دیگر چه دردسر دهمت عشق دیر و دورا
آتش گذشت از سر ما پنبه‌زارها ...

با رختی که دلشسته و دارد از قرار
بر ما چه سخت می‌گذرد این بهارها



وصف عشق

عطار

جانا شعاع رویت در جسم و جان ننگنجد
و آوازه‌جمالت اندر جهان ننگنجد

وصلت چگونه گویم کاندل طلب نیاید
وصفت چگونه گویم کلدن زبان ننگنجد

هرگز نشان ندادند از کوی تو کسی را
زیرا که راه کویت اندر نشان ننگنجد

آهی که عاشقانت از حلق جان برآرند
هم در زمان نیاید هم در مکان ننگنجد

آنجا که عشقانت یک دم حضور یابند
دل در حساب ناید جان در میان ننگنجد

اندر ضمیر دل‌ها گنجی نهان نهادی
از دل اگر برآید در آسمان ننگنجد

عطار وصف عشقت چون در عبارت آرد؟
زیرا که وصف عشقت اندر بیان ننگنجد

اسماعیل امینی

لب مطلب

در شعر به جای حرف زدن بهتر است از موسیقی،
لحن زبان، توصیف اشیا و قابلیت‌های دیگر بیان
استفاده کنیم تا خواننده شعر به جای آنکه
فقط شنونده حرف‌های ما باشد، در فضایی پر از
موسیقی و رنگ و زیبایی قرار بگیرد؛ ببیند، بیویند،
لمس کند، بچشد و بشنود، یعنی در تجربه حسی
ما سهیم شود.

آفریدن مضمون یا استفاده از رابطه‌های عناصر و
لشایای پیرامون یکی از راه‌های قضا سازی در شعر است.
در این تمرین می‌خواهیم یک مفهوم ذهنی را یا
مضمون‌های مختلف بیان کنیم. مثلاً برای بیان
تواضع، مضمون‌هایی از این دست را قبلاً شنیده‌ایم:
درخت هر چه پر یارتر، سر به زیرتر است.
افتادگی آموز اگر طالب قیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است.
این آب روان ما ساده‌ترین / این سایه افتاده‌ترین

حالا مضمون‌های تازه‌ای می‌سازیم تا «تواضع» را
با خلاقیت خودمان بیان کنیم:
سیب رسیده بر خاک می‌افتد
خورشید به خریه‌ها می‌تپد
خلقه دریا پایین‌تر از زلداگاه جویبارن است

حالا تلاش کنید که مضمون‌های دیگری
بسازید و به این سطرها بپیچز لیدید. این نکته را هم
در نظر بگیرید که برخی مضمون‌ها ساخته ذهن
شاعران آند و برخی دیگر، حاصل خوب نگاه کردن و
جست‌وجوی شاعران در دنیای پیرامون.

چند مضمون زیبا را از شاعران بخوانید و بگویید
که هر کدام از آن‌ها بیلگر چه مفهومی هستند؟
تردبان از سر دیوار بلند
صبح را روی زمین می‌آرد (سهراب سپهری)
غمث را یزرگ دید دلم پس که تنگ شد
نگنجد دگر به تنگ که ماهی تهنگ شد (حسین
مژوی)

هزار جهد بکردم که سر عشق بپوشم
تیود بر سر آتش میسرم که تجوشم (سعدی)
تا رخندان که دهان یگشود دست
چون که در پوست ننگنجد چه کند؟ (مولوی)



بهار

محبوبه ابراهیمی
شعر افغانستان

آمده باز هم بهار، ولی
هر کجا می رود به میل خودش
بچهها، این زمین بازیگوش
باز هم دور زد به میل خودش

کسی از راه دور آمده باز
چون شما خسته، کوله بار به دوش
می خرد از شما کلوچه و غم
بچهها، بچههای دستفروش

گل و نقل و ترانه آورده
نوبهاری که آمده از راه
مثل هر سال، منتظر مانده
پشت دروازه های اردوگاه

و خدا، بچهها، برای شما
یک بهار از بهشت خواهد چید
با شما آن بهار خواهد ماند
و سر کوره خشت خواهد چید

این همه کند و خسته می گذرد
سالهای بدون یاد بهار
کاشکی بعد از این خدا ببرد
بچهها را فقط ز یاد بهار

پیزهای خرد

شعر از: نلسی فلاورز
ترجمه: مهدی مرادی

صدها چیز خرد
به ناگزیر
قلب را به تپش وا می دارد:
باران تند بهار
که به آرامی
با آهنگ خود
قرار از ما می رباید
ماه
که می تواند ما را تازه کند
و خورشید و ستارگان ...
اما هیچ یک
به سان این پرنده کوچک نیستند
بر پرچین
که روح خود را
در آسمان خاکستری جاری می کند

Little Things
By: Nancy Flowers

The hundreds of little things
Which beat against the heart,
Were meant so.
Like the tapping of spring rain,
They batter us down gently
With their music.
The moon can break us,
The sun... and stars-
But not like that little bird
On the hedge,
Pouring out his soul
To a gray sky.



برای شنیدن شوخی فیزیکی
اسکن کنید



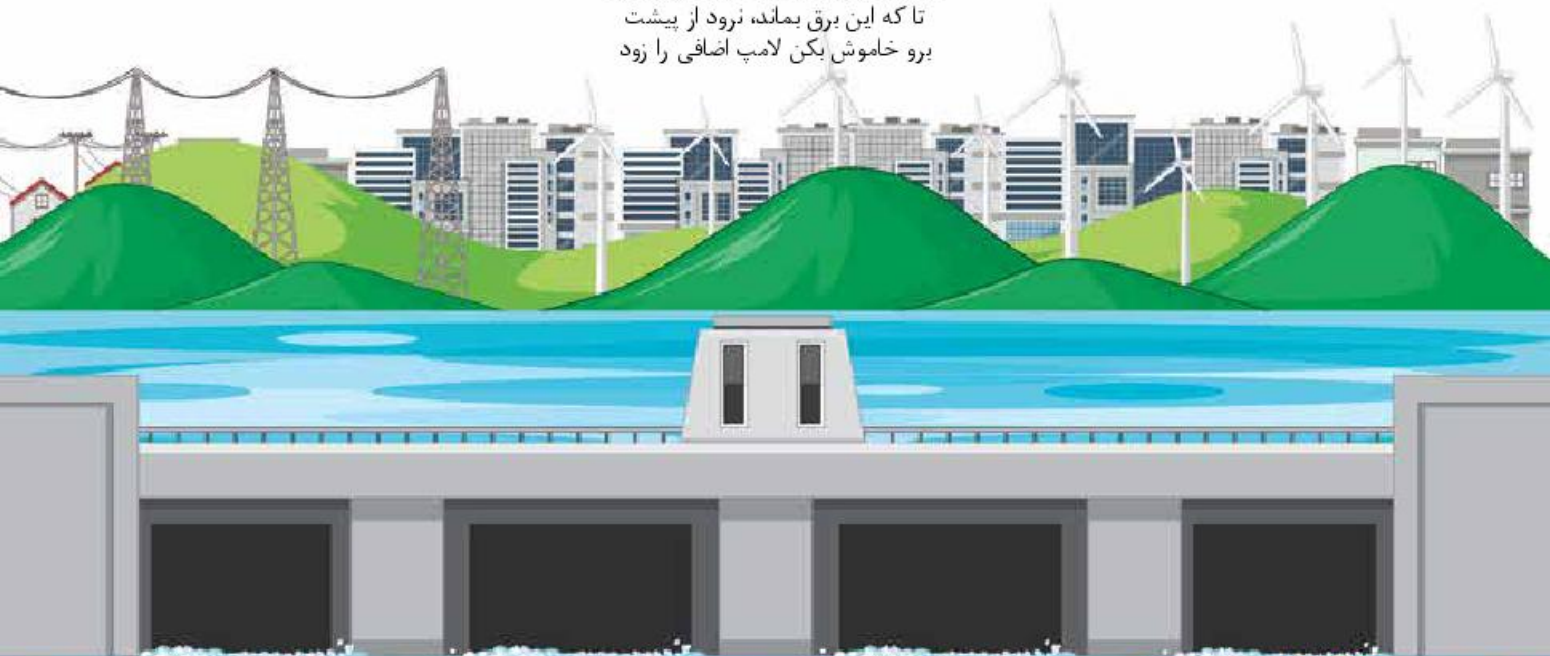
و وقتی می‌رود،
کجا می‌رود؟!

برق چرا می‌رود؟

در خورشید اتم‌های هیدروژن با کلی مشقت و سختی هلیوم می‌شوند تا حرارت و انرژی ایجاد شود، بیاید برسد به زمین، با مولکول‌های آب صحبت کند تا آن‌ها لطف کنند، تبخیر شوند بروند به آسمان، دورهمی گردهمایی کنند. بعد هم ابر شوند، بروند این طرف و آن طرف بیارند. نهرهای آب راه بیفتند و با هم دسته‌بندی کنند تا رودخانه شوند، قل بخورند به سمت دریا.

آن وقت آدم بیاید، کلی خرج کند، سد بزند تا از این قل ناقابل برق قابلی بگیرد و چرخ و فلک توربین‌ها بچرخند و الکترون‌ها از اتوبان سیم‌ها و آن همه راه بکوبند بیایند در خانه ما و ما با لامپ اضافی و این بی‌ملاحظگی‌ها کاری کنیم که آن همه زحمت ابر و باد و مه و خورشید و فلک و سد و توربین و سیم و الکترون، دود شود برود هوا. معلوم است که برق قهر می‌کند می‌رود همانجا که از آن آمده بود. در همین رابطه، شاعر نام‌آشنای برقی توربینی، متخلص به «برق الشعرا»، می‌فرماید:

به کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟
دو سه روزی شده‌ام رونق دنیا و چه سود؟
می‌کند مصرف بیش از حد و بسیار مرا
توربین زیر خم مصرفشان گشت کی بود
قیض برق آمد و از بیخ و سرش برق پرید
کله‌اش داغ شد و گشت بلند از آن دود
تا که این برق بماند، نرود از پیشت
برو خاموش بکن لامپ اضافی را زود



سهولان

از غارها چقدر می‌دانید؟ آیا می‌دانستید یکی از مهم‌ترین جاذبه‌های طبیعی در سراسر دنیا هستند؟ امروزه غارها، به‌عنوان یکی از مظاهر زیبا و شگفت‌انگیز طبیعت، مورد توجه خاصی قرار گرفته‌اند. غارهای هر منطقه، علاوه بر اینکه در زنجیرهٔ بوم‌سازگان (اکوسیستم) آن نقش دارند، از نظر اقتصادی و جذب گردشگر هم اثرگذار هستند.

دومین غار آبی بزرگ کشورمان، یعنی سهولان هم یکی از این غارهای جذاب و دیدنی است. این غار در ۴۰ کیلومتری جنوب غربی مهاباد در استان آذربایجان غربی قرار دارد. زمان شکل‌گیری سهولان دورهٔ دوم زمین‌شنسی است و ۷۰ میلیون سال قدمت دارد. به سبب وجود لانه‌های کبوتران چله‌ی و خفاش‌ها درون غار، آن را «کونه کوتر» می‌خوانند که در زبان کردی به معنای «لانه کبوتر» است. تنها موجودات زندهٔ این غار کبوترهای وحشی، خفاش‌ها، خزها و برخی موجودات میکروسکوپی هستند که در آب غار زندگی می‌کنند. به دلیل تاریکی و کمبود نور هیچ جلبکی در آب غار رشد نمی‌کند. هرچند که این غار اولین بار حدود ۱۰۰ سال پیش توسط غارشناسان کشف شد، اما ظرف‌های سفالی کشف‌شدهٔ درون غار نشان‌دهندهٔ سکونت انسان‌ها در آن، هزاران سال قبل است. به نظر می‌رسد که این غار از اعصار گذشته جاذبه‌های زیادی برای بشر داشته است.

سهولان دو هکتار مساحت و دو ورودی مجزای دارای ۱۷۸ و ۱۰۷ پلهٔ پریبج‌وخم دارد که با طی کردن این پله‌ها شما به این اثر زیبای زمین‌شناسی می‌رسید. پس از ورود به تالار اصلی دریاچه‌ای به وسعت ۲۰۰ مترمربع در مقابل چشم‌هایتان قرار می‌گیرد که عمقی بیش از ۳۰ متر دارد. فاصلهٔ سطح آب تا سقف غار حدود ۵۰ متر است. آب دریاچهٔ غار بسیار شفاف و زلال است. عمق آن به سبب تاریک بودن، فقط تا چند متری قابل دیدن است.

درجهٔ حرارت در فصل‌های تابستان و زمستان بین ۱۰ تا ۱۳ درجهٔ سانتی‌گراد نوسان دارد و رطوبت حاکم بر غار نیز بین ۷۰ تا ۸۰ درصد متغیر است که در اثر رطوبت بالا، روی سنگ‌ها و صخره‌ها با خزهای سبز و قهوه‌ای پوشیده شده و گلهی قطره‌های آب از بالای ایوان‌ها روی سطح آب می‌چکد. دریاچهٔ غار قابل قایق‌رانی است و هنگام قایق‌سواری شما سنگ‌های درون غار را به شکل‌هایی شبیه پای فیل، عروس دریایی، خفاش و گل کلم می‌بینید و قابل لمس هستند. ریزش آب و ایجاد ساییدگی روی صخره‌های آهکی، از ۷۰ میلیون سال قبل تا به حال، این شکل‌های متنوع و دیدنی را به وجود آورده است. دریاچه با دالان‌هایی به دریاچه‌های دیگر راه پیدا کرده است که می‌شود در نهایت از دهانهٔ دیگر غار خارج شد. دیدنی‌های این غار یادآور غار علی‌صدر در همدان است و به همین دلیل، دومین غار آبی ایران بعد از علی‌صدر محسوب می‌شود. غار سهولان در سال ۱۳۷۹ به عنوان اثری طبیعی و ملی ثبت جهانی شده است.

منبع

مطالعهٔ ژئومورفولوژی، زمین‌شناسی و غار آبی سهولان، شمال غرب ایران/نویسندگان: اصغر اصغر مقدم، محسن موبد/نشریهٔ دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز، تابستان ۱۳۸۵، شماره ۲۲.



فت

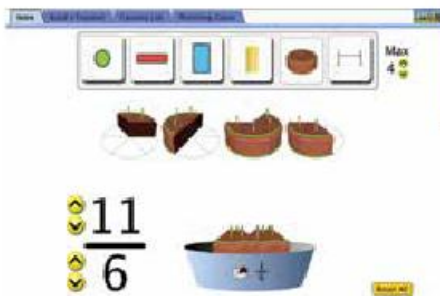
آزمایشگاه مجازی

چشم‌پنواز استفاده‌شده است. با این حال، ویژگی بصری بودن این ابزار، علاوه بر اینکه محیط یادگیری جذاب و سرگرم‌کننده‌ای را برای دانش‌آموزان ایجاد می‌کند، می‌تواند فرایند یادگیری آنان را هم تسهیل کند. چراکه در بسیاری از مباحث علوم، برای مثال فیزیک و شیمی، لازم است که معلمان با ترسیم شکل‌ها و نمودارها به دانش‌آموزان در یادگیری مباحث درسی کمک کنند که این امر می‌تواند به صرف وقت بسیار منجر شود؛ درحالی‌که به کمک شبیه‌سازی‌های ترم‌لفزار می‌توان سرعت یاددهی - یادگیری را افزایش داد.

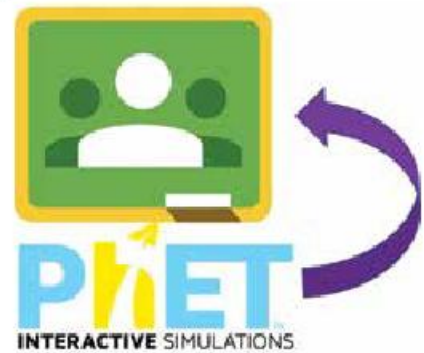
فورا به تصویر کشیده می‌شوند. بنابراین رابطه علت و معلول به‌طور مؤثر به تصویر درمی‌آید و همین‌طور نمایشی از ارتباط‌های چندجانبه (حرکت جسم‌ها، نمودارها، بازخوانی عندها و غیره) نمودار می‌شود



با توجه به شیوع کرونا، فضای مجازی و آموزش در بستر آن بسیار گسترش پیدا کرده است و همین موضوع باعث شد ما در این شماره مجله یکی از جذاب‌ترین و بهترین نرم‌افزارهای شبیه‌سازی آزمایش‌های علوم را خدمتتان معرفی کنیم. برنامه کاربردی و وبگاه فت شبیه‌سازی‌های سرگرم‌کننده، تعاملی و مبتنی بر تحقیق را به‌طور رایگان ارائه می‌کند. بلور داریم که نتایج مبتنی بر تحقیق ما که ترکیب دستاوردهای تحقیقات پیشین و آزمایش‌هاست، دانش‌آموزان را قادر می‌سازد بین پدیده‌های زندگی روزمره و علم مبتنی بر آن ارتباط به وجود آورند. این کار درک آن‌ها را از زندگی فیزیکی عمیق‌تر می‌کند.



برای اطمینان از تأثیر و کاربردی بودن، تمام شبیه‌سازی‌ها کاملاً آزموده و ارزیابی می‌شوند. این آزمایش‌ها شامل گفت‌وگوهای دانش‌آموزان، استفاده واقعی از شبیه‌سازی‌ها در شرایط متفاوت از جمله تدریس، کار گروهی، تکلیف درسی و کار در آزمایشگاه است. نظام رتبه‌بندی فت نشانگر سطح آزمایش‌های تکمیل‌شده روی هر شبیه‌سازی است. تمام شبیه‌سازی‌های فت به رایگان از طریق تارنمای فت در دسترس هستند، به‌أسلی قبیل استفاده‌اند و می‌توان از آن‌ها در کلاس درس استفاده کرد. آن‌ها توسط «جاوا» و «فلش» طراحی شده‌اند و با مرورگری که فلش و جاوا روی آن نصب شده‌اند، قبیل اجرا هستند. محیط شبیه‌سازی‌های آن، محیطی جذاب و سرگرم‌کننده برای دانش‌آموزان است. در طراحی این سایت از شکل‌ها، نمودارها و تصاویر با ویژگی‌های بصری



به منظور کمک به دانش‌آموزان برای درک تصویری مفهوم‌ها، شبیه‌سازی‌های فت با استفاده از تصویرها و کنترل‌های حسی، مانند مهارت «کلیک کن و جابه‌جا کن» و کلیدها، چیزهایی را که برای چشم لسان قبیل دیدن نیستند، به تصویر می‌کشند. برای تشویق هر چه بهتر کشف کمی مفهوم‌ها، شبیه‌سازی‌ها ابزارهای اندازه‌گیری از جمله خط‌کش، کرنومتر، ولت‌متر و دماسنج را در اختیار کاربران می‌گذارند. هم‌زمان با استفاده کاربر از این ابزارهای تعاملی، پلنچها

علاوه بر آن معلمان بهتر می‌توانند آنچه را مورد نظرشان است ترسیم کنند. برای دسترسی به این شبیه‌سازی‌ها می‌توانید به وبگاه اصلی آن (<https://phet.colorado.edu>) مراجعه کنید. البته نسخه فارسی این ابزار هم به نشانی: <https://phet.colorado.edu/fa> در دسترس است. همچنین شبیه‌سازی‌های بسیاری به زبان فارسی موجود هستند که می‌توانید از آن‌ها هم استفاده کنید.

منبع

<https://phet.colorado.edu>

زیتون بلا



در گذشته زیتون نه تنها نماد صلح، بلکه نشان دهنده ثروت و قدرت بود. به همین سبب شاخه‌های آن در جشن‌های یونانیان باستان حمل می‌شد و بر سر قهرمانان المپیک و فاتحان رومی تاج زیتون می‌گذاشتند. برای مدتی طولانی، تاج زیتون از مراسم اهدای جوایز المپیک حذف شده بود. اما در المپیک سال ۲۰۰۴ آتن، سنت اهدای تاج زیتون تجدید شد و به همراه مدال طلا به قهرمانان داده شد. همچنین از شاخه زیتون در پرچم سازمان ملل متحد به عنوان نماد صلح استفاده شده است.

کشت زیتون در ایران قدمتی دیرینه دارد، به طوری که ناصر خسرو در سفرنامه‌اش از کشت زیتون در منجیل و رودبار گفته است.

زیتون حاوی مقدار زیادی روغن غیراشباع است که باعث کاهش کلسترول خون می‌شود و بیماری‌های قلبی را کاهش می‌دهد.

زیتون منبع غنی فیبر است که به سلامت دستگاه گوارش کمک می‌کند. همچنین این گیاه آنتی‌اکسیدان فراوانی دارد و به سلامت پوست یاری می‌رساند.

در قرآن کریم هم نه تنها از این گیاه نام برده شده، بلکه خداوند متعال «سوره تین» را با قسم یادکردن به انجیر و زیتون آغاز کرده است.

منبع

کتاب میوه‌ها در قرآن، نشر دانشیاران ایران، نوشته صفوی رازان، سال نشر: ۱۳۹۷.



سفره افطار



تا برای افطار، شما هم لهالی خله یا مهملمان خود را خوش حال کنید. تمام آنچه برای درست کردن گولاج نیاز داریم، خمیر نان بربری، روغن سرخ‌کردنی، کمی شکر، کمی سیاهدانه یا کنجد و کمی زعفران است.

ابتدایه بربری فروشی محل می‌رویم و دو چانه خمیر نان بربری می‌خریم. بعد در منزل خمیر را با کمی زعفران که آب کرده‌ایم ورز می‌دهیم تا یکدست شود. ملهی تابه یا سرخ‌کن را تا نیمه از روغن پر می‌کنیم و می‌گذاریم روغن کاملاً داغ شود. فقط مواظب یلشید نسوزد. بعد از خمیرها به اندازه کمی بزرگتر از یک گردو برمی‌داریم و آن را بعد از گرد کردن به اطراف می‌کشیم تا صاف شود. سپس آن را داخل روغن داغ می‌گذاریم و وقتی دو طرفش طلایی شد، با چنگال برمی‌داریم.

گولاج‌ها را که از روغن درآوردیم، روی کاغذ خشک‌کن می‌گذاریم تا روغن اضافه‌اش گرفته شود. البته وقتی هنوز داغ است، کمی شکر و سیاهدانه یا کنجد رویش می‌پاشیم. به همین راحتی یک نان بسیار خوشمزه آماده نوش جان است.

نان تست با پوشش تخم‌مرغ و شیر درست کردن نان یعدی هم یسادگی اولی است، چون مواد اولیه اصلی آن آماده است. برای درست کردن این نان به میزان کفی نان تست، تخم‌مرغ، شیر و کمی شکر نیاز دارید. اگر لهل رژیم هستید می‌توانید از نان تست تیره هم استفاده کنید.

ابتدا تخم‌مرغ‌ها را با کمی شیر و شکر به میزان دلخواه هم می‌زنیم تا مواد یه‌خوبی در

نان‌ها و کرپوهیدارثها نقش مهمی در سفره روزه‌داران، یه‌ویژه سفره افطار دارند. البته توصیه می‌شود روزه‌داران از مواد غذایی این گروه که خیلی شیرین هستند، استفاده نکنند. از جمله مهم‌ترین شیرینی‌های ماه رمضان زولبیا و یامیه‌اند که توصیه می‌شود به دلیل چربی و شیرینی خیلی زیاد از آن‌ها نخورند یا اگر خیلی هوس خوردنشان به سرمان زد، یه یکی دو یار در طول این ماه یسندده کنیم. البته غیر از زولبیا و یامیه شیرینی‌های دیگری هم یا این خصوصیات هستند که باید از آن‌ها هم پرهیز شود.

لما از آنجا که وقتی توصیه می‌کنیم از یک ماده خوراکی به دلایلی استفاده نشود، باید جایگزینی هم برای آن پیشنهاد کنیم. در این شماره به معرفی چند نوع نان و شیرینی که برخی از آن‌ها هم محلی هستند، می‌پردازیم. مهم‌ترین ویژگی این نان‌ها و شیرینی‌ها بر خورداری بیشتر آن‌ها از سلامت غذایی یه‌ویژه استفاده کمتر آن‌ها از روغن و کم‌شیرین بودنشان است.

گولاج راحت و بی دردسر

من برای اولین بار گولاج را در منزل یک دوست یزدی خوردم. چند روزی که در منزلشان مهمان بودیم، مادر مهربانش هر روز یا غذاها، شیرین‌ها و نان‌های خوشمزه غافلگیرمان می‌کرد.

لو یک روز بعد از ظهر بر ایلمان نانی پخت که یه دلیل سلاگی و خوشمزگی خیلی زیادش، ید ندیدم دستورش را در این شماره بنویسم

هم حل شوند. بعد نان‌های تست را به مایعی که درست کرده‌ایم آغشته می‌کنیم و آن‌ها را داخل روغن می‌گذاریم. دو طرف نان‌ها که طلایی شدند، آن‌ها را از روغن بیرون می‌آوریم و روی کاغذ خشک‌کن می‌گذاریم تا روغن اضافه آن‌ها گرفته شود. نان‌های شما برای چیدن داخل ظرف آماده هستند. این افطاری چون تخم‌مرغ دارد، شما را از خوردن شام بی‌نیاز می‌کند و تا سحر سیر نگه می‌دارد.

نان جو تویر

یکی دیگر از انتخاب‌های خوب برای افطار نان جوی تویر است. برای درست کردن این افطاری هم یه وقت و مواد زیادی نیاز نداریم، ولی در عوض خوراکی خوشمزه‌ای خواهیم داشت.

ابتدا یک نان جوی گرد یا کشیده را که قطر کافی داشته باشد، انتخاب می‌کنیم. بعد خیلی آرام یا یک چاقوی تیز دست کم دوسوم دور نان را برش می‌دهیم. عمق این برش باید تا جایی باشد که یه راحتی و البته بدون شکسته شدن نان داخلش را پر کنیم. یخشی از خمیرهای اضافه را هم تا حدی که نان خیلی نازک نشود، خارج می‌کنیم. حالا نان ما آماده پرشدن یا مواد لازم است. این مواد می‌توانند گرم یا سرد یلشند؛ یعنی می‌توانیم هم یا مخلوطی از پنیر، سبزی خوردن، گردو یا پنیر، خیار و گوجه‌فرنگی خردشده و هم یا برخی مواد گرم مانند موادی که داخل سمبوسه می‌ریزند، داخل نان را پر کنیم.

البته اگر قصد داشتید داخل نان را یا مواد گرم پر کنید، می‌توانید نان را قبل از سر کردن و برش، داخل ماکروفر یا تستر و حتی ملهی تابه گرم کنید.





خط ایرانی؛ میراث جهانی

هنرمندان ایرانی بیشترین نقش را در زیبانویسی خط‌های اسلامی داشته‌اند و هنرمندان دیگر کشورهای اسلامی در خوش‌نویسی غالباً پیرو ذوق و سلیقه ایرانیان بوده‌اند. هنر خوش‌نویسان ایرانی تنها در زیبا نوشتن حرف‌ها و کلمه‌ها نبود، بلکه آن‌ها زیباترین ترکیب‌ها را از کلمه‌ها می‌آفریدند؛ گاهی روی کاغذ و در میان سطرهای یک کتاب و گاهی در میان نوار کتیبه‌های یک بنا. کتیبه‌های ایوان مزار شیخ احمد جامی در شهر «تربت‌جام» یکی از نمونه‌های زیبای عمل خوش‌نویسان ایرانی است که بیشتر از ۴۰۰ سال از عمر آن می‌گذرد. آن‌ها با خط ثلث و با الف‌های بلند سفیدرنگ سعی کرده‌اند به زیباترین شکل ممکن کتیبه ایوان را پر کنند. کتیبه‌ها دورتادور بنا و در اطراف اجزای آن چرخیده‌اند تا پیامشان را به مخاطبان برسانند. با ثبت خوش‌نویسی ایرانی در فهرست آثار ناملموس جهانی، حالا حاصل ذوق آن‌ها میراث همه مردم جهان به حساب می‌آید.



۱۲ فروردین روز سر آغاز جمهوری اسلامی مبارک باد